




Understanding the Expression of “*Qaḏīya fī Wāqīʿa*” and Debunking Related Doubts

Mohammad Zende Del 

Senior Professor, Seminary of Khorasan, Mashhad, Iran

Email: mxz62ir@gmail.com

Abstract

One of the expressions cited in jurisprudential books for understanding and validity of hadiths is the term “*Qaḏīya fī Wāqīʿa*”, based on which the jurists consider some specific hadiths as Unauthority for deriving general rulings. A number of references are made in the works of early jurisconsults that refer to some aspects of this term. The present study, carried out using the descriptive-analytical method and through library research, will first analyze the meaning, application, and implications of “*Qaḏīya fī Wāqīʿa*”, and then debunk the errors related to the term. The components of “*Qaḏīya fī Wāqīʿa*” include the indication of a *ḥadīth* regarding the actions of the *Maʿṣūm* (infallible), the narration of action by the *Maʿṣūm* (infallible), the lack of intent for legalization and the narration of action, and the inability to reconcile with common understanding. The issuance of Actual Sunnah in response to a narrator’s question, and the narrator mentioning the continuation of Actual Sunnah by the *Maʿṣūm* (infallible) are some of the indications revealing that the Actual Sunnah was made with the intent of legalizing (*Tashrī*) and clarifying a legal ruling.

Keywords: *Qaḏīya fī Wāqīʿa*, the *Maʿṣūm* (infallible)’s action, Narration of Actual Sunnah, General legal ruling





HomePage: https://jfiqh.um.ac.ir/	سال ۵۶ - شماره ۲ - شماره پیاپی ۱۳۷ - تابستان ۱۴۰۳، ص ۸۹ - ۵۷
شاپا الکترونیکی ۲۵۳۸-۳۸۹۲	شاپا چاپی ۲۰۰۸-۹۱۳۹
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۹/۱۳	تاریخ بازنگری: ۱۴۰۱/۰۴/۰۵
DOI: https://doi.org/10.22067/jfiqh.2022.76437.1362	نوع مقاله: پژوهشی

اصطلاح‌شناسی «قضیه فی واقعه» و شبهه‌زدایی از آن

محمد زنده‌دل

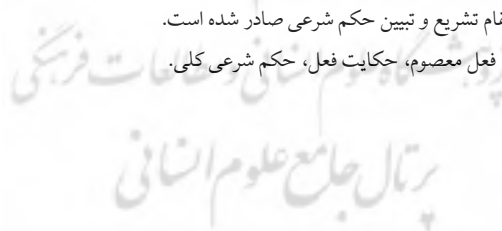
استاد سطح عالی حوزه علمیه خراسان

Email: mxz62ir@gmail.com

چکیده

یکی از تعابیر استنادشده در کتب فقهی در دلالت‌سنجی روایات، اصطلاح «قضیه فی واقعه» است که فقها با تکیه بر آن برخی از احادیث خاص را برای استنباط حکم کلی غیرقابل استدلال دانسته‌اند. در لابه‌لای کتب فقهی متقدمان به برخی از زوایای این اصطلاح اشاراتی شده است. در نوشته حاضر، که به روش کتابخانه‌ای و توصیفی تحلیلی انجام گرفته، نخست مفهوم و کاربرد و ثمره «قضیه فی واقعه» بررسی و سپس اشتباهات مرتبط با این اصطلاح تبیین شده است. دلالت حدیث بر فعل معصوم یا حکایت فعل توسط معصوم، عدم قصد تشریح از فعل و حکایت فعل و عدم قابلیت جمع عرفی، از جمله مقومات «قضیه فی واقعه» است. صدور فعل در پاسخ به سؤال راوی و اشاره راوی به استمرار فعل توسط معصوم، از جمله قرائنی است که دلالت می‌کند فعل یا حکایت فعل در مقام تشریح و تبیین حکم شرعی صادر شده است.

واژگان کلیدی: قضیه فی واقعه، فعل معصوم، حکایت فعل، حکم شرعی کلی.



مقدمه

در خصوص «قضیه فی واقعه» برداشت‌های مختلفی از سوی فقیهان صورت گرفته است. گروهی این اصطلاح را پرکاربرد دانسته و هر حدیث مخالف قواعد شرعی را حمل بر «قضیه فی واقعه» دانسته‌اند. برخی نیز احادیثی را که در جواب سؤال راوی و در مقام بیان حکم شرعی صادر شده، حمل بر «قضیه فی واقعه» کرده‌اند با اینکه چنین احادیثی درخور استدلال است و حمل بر این اصطلاح نمی‌شود. وجود تعبیرات گمراه‌کننده درباره این اصطلاح، مانند «قضیه فی واقعه مخصوصه فلا عموم لها»^۱ سبب شده برخی گمان کنند نتیجه «قضیه فی واقعه»، نفی عمومیت حدیث است، نه سقوط حدیث از دایره اجتهاد، چنان‌که برخی دیگر نتیجه این اصطلاح را حمل حدیث بر قدر متیقن از آن دانسته‌اند. جمع بین اصطلاح «قضیه فی واقعه» و «حکایات الأحوال اذا تطرق اليها الاحتمال کساها ثوب الاجمال و سقط عن الاستدلال» و اراده معنای واحد از این دو اصطلاح،^۲ از دیگر عواملی است که سبب شبهاتی در اذهان محصلان شده است.

پژوهش راجع به معنا و حدود و ثغور «قضیه فی واقعه» سبب می‌شود تا فقیه با دقت بیشتری مصادیق این اصطلاح را از سایر موارد تفکیک کند تا ناخواسته احادیث متضمن حکم شرعی را به‌اتکای «قضیه فی واقعه» از دایره استدلال خارج نسازد.

پیشینه بحث نشان می‌دهد که در زمینه «قضیه فی واقعه» مقالاتی وجود دارد، مانند مقاله «قضیه فی واقعه»، نوشته علی گرجی، مقاله «تبیین اصطلاح قضیه فی واقعه از منظر قضایای منطقی»، نوشته حبیب‌الله رحیمی و فاطمه طرف که اولاً، از جامعیت لازم برخوردار نیست و ثانیاً، دارای اشتباهات و خلط‌هایی در معرفی این اصطلاح است.

این نوشته دربردارنده مباحثی از این قبیل است: تاریخچه این اصطلاح، بیان مقومات و ارکان، ثمره و نتیجه حمل حدیث بر «قضیه فی واقعه»، بررسی اصطلاح «حکایات الأحوال» و بیان رابطه آن با قاعده «ترک استنصال» و اصطلاح «قضیه فی واقعه» و رسیدگی به برخی از برداشت‌های ناصواب و خطاهای صورت‌گرفته درباره اصطلاح «قضیه فی واقعه».

۱. تاریخچه «قضیه فی واقعه»

شیخ طوسی در بحث تعارض دو بینه‌ای که هیچ کدام بر دیگری ترجیحی ندارد، روایتی نقل می‌کند.

۲. محقق حلی، الرسائل التاسع، ۱۴۷.

۳. ترقی، عوائد الایام، ۷۶۲؛ آشتیانی، کتاب القضاء، ۹۱۵/۲؛ حسینی عاملی، مفتاح الکرامه، ۱۷/۱۷.

در این روایت، پیامبر در خصوص شتری که دو مدعی بر آن بینه آورده بودند حکم به تصنیف می‌کند. سپس در ردّ این حدیث می‌نویسد: «تأول اصحاب الشافعي هذا، فقالوا: هذه قضية في عين.»^۴ سخن شیخ حاکی از این است که اصطلاح مذکور اولین بار توسط اصحاب شافعی با تعبیر «قضية في عين» مطرح شده است. شیخ طوسی نیز در جای دیگری حدیثی را غیر مستند دانسته و درباره آن از تعبیر «قضية في عين» استفاده کرده است.^۵ چنان‌که طبرسی نیز این اصطلاح را با تعبیر «قضية في عين» به اهل سنت نسبت داده است.^۶ به نظر می‌رسد این اصطلاح نیز مانند «اجماع» و قاعده «العبرة بعموم اللفظ» ابتدا در کتب اهل سنت مطرح شده و پس از نقد و بررسی توسط علمای امامیه، رفته‌رفته وارد فقه امامیه شده است. عامل نفوذ این اصطلاح در فقه امامیه، کتاب خلاف شیخ طوسی است. این کتاب با موضوع فقه تطبیقی تدوین شده است. در فقه تطبیقی، بین فتاوا و ادله اهل سنت با فتاوا و ادله امامیه مقایسه صورت می‌گیرد و همین امر زمینه را برای ورود برخی از اصطلاحات اهل سنت به فقه امامیه فراهم کرده است.

طبق بررسی‌های صورت‌گرفته، نجم‌الدین حلی نخستین کسی است که در سه کتاب: الرسائل التسع،^۷ شرایع الاسلام،^۸ و المختصر النافع،^۹ از این اصطلاح تعبیر به «قضية في واقعة» کرده است. لکن وی این اصطلاح را تنها درباره قضاوت‌های منحصر به فرد حضرت علی به کار برده است. پس از محقق حلی، علامه حلی در چند کتاب این اصطلاح را به کار برده است اما گاهی با تعبیر «قضية في واقعة»^{۱۰} و گاه نیز با تعبیر «قضية في عين»^{۱۱} این اصطلاح تا زمان علامه، تنها در قضاوت‌های حکایت‌شده از پیامبر یا حضرت علی به کار می‌رفت و علامه حلی نخستین کسی است که این اصطلاح را در خارج از باب قضاوت نیز جاری کرده و هر روایتی از هر بابی که با قواعد، سازگار نباشد را حمل بر «قضية في واقعة» کرده است، چه حدیث بیانگر قضاوت معصوم باشد و چه بیانگر سایر افعال معصوم باشد.

۲. معنای «قضية في واقعة»

واژه «قضية» در لغت به معنای قضاوت کردن و حکم کردن است. در کتب لغوی آمده است: «قَضَى،

۴. طوسی، الخلاف، ۳۳۹ تا ۳۳۶.

۵. طوسی، الخلاف، ۳۸۰/۴.

۶. طبرسی، المؤتلف، ۵۶۹/۲.

۷. محقق حلی، الرسائل التسع، ۱۴۷.

۸. محقق حلی، شرایع الإسلام، ۲۸۵/۱.

۹. محقق حلی، المختصر النافع، ۲۸۵/۲ و ۳۰۵.

۱۰. علامه حلی، تحریر الأحكام، ۵۵۴/۵.

۱۱. علامه حلی، تحریر الأحكام، ۱۶۷/۵؛ علامه حلی، تذکرة الفقهاء، ۷/۶، ۱۱/۴؛ علامه حلی، منتهی المطلب، ۱۲۲/۱.

زنده دل؛ اصطلاح‌شناسی «قضیه فی واقعه» و شبهه‌زدایی از آن/ ۶۱

يُقْضَى... قَضَاءً... وَ قَضِيَّةٌ: أَي حَكَمَ عَلَيْهِ، وَ بَيْنَهُمَا.^{۱۲} مقصود از «واقعه» نیز رخدادی است که در عصر معصوم اتفاق افتاده و زمینه قضاوت و صدور حکم توسط معصوم را فراهم آورده است. پیشینیان درباره آن بخش از قضاوت‌های معصومان که با قواعد و اصول شرعی سازگار نبود، می‌گفتند: «انه قضیه فی واقعه»؛ یعنی قضاوت معصوم، قضاوتی جزئی و منحصر به فرد درباره واقعه‌ای خاص و منحصر به فرد است که با ملاحظه تمام زوایای واقعه، اعم از ظروف و ملابسات و اقتضانات صادر شده و تنها معصوم از اسرار آن آگاه است. در نتیجه، کسانی که تلاش کرده‌اند تا به نوعی این اصطلاح را منطبق بر قضایای شخصیه در علم منطق بدانند،^{۱۳} مسیر درستی را انتخاب نکرده‌اند. البته همان‌طور که بیان شد از زمان علامه به بعد این اصطلاح در خارج از باب قضاوت نیز به کار برده شد. حتی برخی از متأخران، روایاتی را که بیانگر قول معصوم است و مضمون آن با قواعد شرعی سازگار نیست را نیز حمل بر «قضیه فی واقعه» کرده‌اند.^{۱۴}

۳. مقومات «قضیه فی واقعه»

اصطلاح مذکور به‌طور دقیق بررسی نشده است و در خصوص کاربرد آن شبهاتی وجود دارد. بنابراین، لازم است با مطالعه اسناد موجود در کتب فقهی و اصولی، مقومات «قضیه فی واقعه» را نقد و بررسی کنیم تا به اتکای آن بهتر بتوان به کاربرد آن پی برد.

۴. دلالت حدیث بر فعل معصوم و یا حکایت فعل توسط معصوم

واژه «قضیه» در روایات^{۱۵} متون فقهی کهن،^{۱۶} به معنای قضاوت کردن به کار رفته است. قبلاً نیز بیان شد که فقیهان تا زمان علامه حلی، تنها قضاوت‌های حکایت‌شده از پیامبر یا حضرت علی را حمل بر «قضیه فی واقعه» می‌کرده‌اند و دیده نشده است کسی سایر افعال معصومان را حمل بر این اصطلاح کند، گرچه متأخران این اصطلاح را در سایر افعال و حتی در برخی اقوال جاری دانسته‌اند.

۱۲. مرتضی زبیدی، تاج العروس، ۸۴/۲: فراهیدی، کتاب العین، ۱۸۵/۵.

۱۳. طوسی، الخلاف، ۳۸۰/۴: محقق حلی، الرسائل التسع، ۱۴۷: محقق حلی، شرایع الإسلام، ۲۸۵/۱: محقق حلی، المختصر النافع، ۲۸۵/۲ و ۳۰۵.

۱۴. رحیمی، «تبیین اصطلاح فقهی قضیه فی واقعه از منظر قضایای منطقی»، ۱۶۹ تا ۱۸۹.

۱۵. نراقی، مستند الشیعه، ۷۱/۱: ۱۷۹/۲: ۲۸/۸ و ۴۰ و ۱۶۳: ۳۳/۹: ۳۳/۱۱: ۲۴۳/۱۱ و ۳۱۵ و ۲۹/۱۲ و ۳۶ و ۲۳۹ و ۳۷۹: صاحب‌الجواهر، جواهر الکلام، ۷/۴ و ۲۶۹: ۵۹/۱۲: ۷۱/۱۹: ۴۰۲: ۹۱/۲۱: ۹۶ و ۱۳۳ و ۲۴۵ و ۲۴۶.

۱۶. کلینی، الکافی، ۲۴۹/۷ و ۳۷۳: طوسی، تهذیب، ۳۴/۸.

۱۷. طوسی، المبسوط، ۲۴۲/۷، ۳۰۲/۸: طوسی، النهایة، ۷۴۳: طوسی، الخلاف، ۲۴۹/۵: ابن‌ادریس، السرائر، ۴۵۴/۳: علامه حلی، تحریر الأحکام، ۵۴۷/۵ و ۵۴۹.

به نظر می‌رسد این اصطلاح درباره مطلق فعل معصوم کاربرد دارد و حتی قضاوت و فصل الخصومة بین مردم نیز به سبب اینکه از مقوله فعل است قابلیت دارد تا این اصطلاح درباره آن به کار رود، وگرنه نفس قضاوت که خصوصیتی ندارد. افعال برخلاف اقوال، امور مشتبهی است و قابلیت دارد بر وجوه کثیره و جهات عدیده صادر شود. در نتیجه، فعل فی حد نفسه و بدون لحاظ قراین نمی‌تواند ظهور در حکم شرعی داشته باشد. آشتیانی بعد از اینکه یکی از قضاوت‌های پیامبر را حمل بر «قضیه فی واقعه» کرده، نوشته است: «قضاء النبی (ص) فی واقعه علی النحو المذكور قضیه فی واقعه لا ظهور لها فی المدعی، إذ الفعل مر مشته قابل للوقوع علی وجوه کثیرة.»^{۱۸} وی معتقد است فعل معصوم به دلیل اینکه امری مشتبه است، ظهوری در مدعی ندارد اما در ادامه، به کسانی که حدیثی را حمل بر «قضیه فی واقعه» کرده بودند، اشکال می‌گیرد و می‌نگارد: «فالآن الروایة لیست من مجرد نقل الفعل، بل... له ظهوراً کظهور الأقوال»؛^{۱۹} یعنی این فعل، مجرد از قرینه نیست که حمل بر «قضیه فی واقعه» شود، بلکه به برکت وجود قراین، ظهوری مانند اقوال دارد. نراقی درباره کاربرد این اصطلاح نوشته است: «هی الوقائع الفعلیة التي حکاها الصحابی.»^{۲۰} مؤسوی قزوینی، شیرازی و حلی^{۲۱} نیز به این امر اشاره کرده‌اند.

۵. عدم قصد تشریح از فعل و حکایت فعل

فعل معصوم گاهی توسط راوی و گاهی توسط امام بعدی حکایت می‌شود. شرط حمل حدیث بر «قضیه فی واقعه» این است که صدور فعل از معصوم در فرض اول و همین‌طور حکایت فعل توسط معصوم در فرض دوم، به هدف تشریح و بیان حکم شرعی نباشد.

وقتی حدیثی حمل بر «قضیه فی واقعه» می‌شود، معنایش این است که مدلول حدیث محدود به واقعه واحد است و به هیچ وجه قابل تعدی از آن واقعه نیست. بدیهی است که اگر هدف امام از فعل یا حکایت فعل، تشریح و تبیین حکم شرعی برای اصحاب باشد، دیگر معنا ندارد که گفته شود حکم مستفاد از حدیث اختصاص به واقعه منحصر به فرد دارد. در حدیثی امام باقر (ع) یکی از قضاوت‌های حضرت علی (ع) را نقل می‌کند.^{۲۲} برخی این حدیث را حمل بر «قضیه فی واقعه» کرده و آن را مستند ندانسته‌اند.^{۲۳} اما شیخ

۱۸. آشتیانی، کتاب القضاء، ۹۱۵/۲.

۱۹. آشتیانی، کتاب القضاء، ۹۱۵/۲.

۲۰. نراقی، انیس المجتهدین، ۷۳۴/۲.

۲۱. قزوینی، ضوابط الأصول، ۲۰۰.

۲۲. شیرازی، تقریرات فی اصول، ۲۱۸/۲.

۲۳. محقق حلی، شرایع الإسلام، ۲۸۵/۱.

۲۴. حر عاملی، وسائل الشیعة، ۴۴۸/۲۵.

انصاری به این حمل خرده گرفته و معتقد است غرض امام باقر(ع) از نقل قضاوت جدش، بیان حکم شرعی بوده و لذا حدیث ظهور در حکم شرعی دارد و مجرای «قضیه فی واقعه» نخواهد بود. آشیخ انصاری نیز در مواردی از این نکته غفلت کرده است و لذا برخی همین اشکال را متوجه او دانسته و نوشته‌اند: «أن مناقشة... الأنصاري... فيه بأنه «قضیه فی واقعه» ناشٍ من عدم ملاحظة صدر الخبر و ذيله من أنه في مقام بيان اصل التشريع.»^{۲۷} خوانساری نیز به حمل حدیثی بر «قضیه فی واقعه» خرده گرفته و نوشته است که غرض معصوم از فعل، تشریح حکم شرعی بوده است.^{۲۸}

تردیدی نیست که فعل معصوم ممکن است در مقام تشریح احکام شرعی صادر شده باشد. اقرائینی وجود دارد که به کمک آن می‌توان مواردی که فعل معصوم یا حکایت فعل توسط معصوم به غرض بیان حکم شرعی صادر شده را از سایر موارد شناسایی کرد، مانند:

۱. فعل معصوم یا حکایت فعل توسط معصوم در جواب سؤال راوی صادر شده باشد.

مورد اول، مثل اینکه کسی از معصوم در خصوص وضو سؤال کند و معصوم در جواب سائل، خود وضو را انجام دهد و مورد دوم، مثل اینکه کسی از معصوم درباره مسئله‌ای پرسد و معصوم در جواب سائل، عمل معصوم سابق را حکایت کند. فعل معصوم یا حکایت فعل توسط معصوم هنگامی که در پاسخ به سؤال راوی قرار گیرد؛ مانند قول معصوم، ظهور در بیان حکم شرعی خواهد داشت؛ لذا اصطلاح «قضیه فی واقعه» درباره آن کاربرد نخواهد داشت. از این رو، برخی وجود سؤال راوی در حدیث را واضح‌ترین قرینه بر عدم اختصاص حدیث به واقعه واحد دانسته و به کسانی مردود دانسته‌اند که در چنین احادیثی با تکیه بر «قضیه فی واقعه» خدشه کرده‌اند. صاحب ریاض نیز به حمل برخی از احادیث بر «قضیه فی واقعه» خرده گرفته و معتقد است که این‌گونه روایات چون در پاسخ به سؤال راوی صادر شده است نباید حمل بر «قضیه فی واقعه» شود. آشتیانی در رد کسانی که این‌گونه احادیث را غیرقابل استدلال دانسته‌اند، آورده: «قد أجيب... أنها قضیه فی واقعه... و... إنما هو فيما إذا لم تكن مسبوقة بالسؤال... و أما إذا كانت واردة في مقام الجواب عن السؤال كما فيما نحن فيه، فتتزل منزلة العموم في المقال بلا ارتياب فيه ولا إشكال.»^{۲۹}

۲۵. طباطبایی، ریاض المسائل، ۱۸۵/۱۴؛ صاحب‌جواهر، جواهر الکلام، ۳۱۷/۳۸.

۲۶. انصاری، کتاب الخمس، ۴۹.

۲۷. حائری، شرح العروة، ۱۷۸/۳.

۲۸. خوانساری، جامع المدارک، ۲۵۲/۶.

۲۹. صدر، دروس، ۲۶۰/۱.

۳۰. تراقی، مستند الشیعة، ۴۸۲/۱۷.

۳۱. طباطبایی، ریاض المسائل، ۱۸۵/۱۵.

۳۲. آشتیانی، کتاب القضاء، ۳۵۳/۱.

مفتاح الكرامة آمده است: «قيل... أتهدما قضية في واقعة... لكن ظاهر السؤال لمولانا الصادق(ع) و جوابه بعده بنقل قضاء اميرالمؤمنين(ع) في الواقعة يقضيان بالعموم لكل واقعة، وإلا لكان السؤال مسكوتا عن جوابه، وفيه تأخير للبيان عن وقت الحاجة.»^{۳۳}

۲. حکایت فعل توسط معصوم، در مقام استشهاد و استدلال باشد. گاهی ممکن است امامان معصوم برای سخنان خودشان به افعال پیامبر یا اجدادشان استناد کنند که در چنین فرضی نیز غرض معصوم از حکایت فعل، بیان حکم شرعی است و لذا اصطلاح «قضیه فی واقعه» درباره آن کاربرد نخواهد داشت. صاحب بحر الفوائد به بعضی از روایاتی که حمل بر «قضیه فی واقعه» شده است، اشکال کرده و نگاشته است: «فلا تبه فيما إذا لم تكن الحكاية على جهة الاستدلال، و أما إذا كانت عليها حسبا هو في الرواية فتنزل منزلة العموم في المقال». ^{۳۴} وی معتقد است هدف از روایتی که در مقام استدلال صادر می شود، بیان حکم شرعی است و اختصاص به یک واقعه واحد ندارد. او در جای دیگری آورده: «قد عرفت مراراً من أن ذكر القضاء في الواقعة في مقام الإستشهاد و الإستدلال دليل على إرادة العموم منه.» ^{۳۵} رشتی به یکی از قضاوت های حضرت علی(ع) استناد کرده و در جواب این اشکال که حدیث ممکن است مصداق «قضیه فی واقعه» باشد، قائل می شود که حدیث در مقام استشهاد صادر شده است و لذا قابلیت استناد در مقام استنباط را دارد و نباید حمل بر «قضیه فی واقعه» شود. ^{۳۶}

اما به نظر می رسد تمام مواردی که حکایت فعل توسط معصوم صورت گرفته است ظهور در بیان حکم شرعی داشته باشد؛ یعنی تفاوتی نمی کند که حکایت فعل توسط معصوم در جواب سؤال راوی باشد یا ابتدا به ساکن. همین طور فرقی ندارد که حکایت فعل در مقام استشهاد و استدلال بوده باشد یا این گونه نبوده باشد. بدیهی است که وظیفه معصوم بیان حکم شرعی است و اینکه معصوم بخواهد افعال و قضاوت های اجدادشان را صرفاً به دلیل بیان تاریخ حکایت کند، به دور از غرض تبلیغ دین است؛ بلکه از این جهت که ممکن است اصحاب به حکایت های معصومان استناد کنند، نقض غرض خواهد بود. درحقیقت، بین حکایت امام و حکایت راوی فرق است؛ حکایت امام همیشه برای بیان حکم شرعی است و لذا مانند الفاظ، ظهور در بیان حکم شرعی دارد و به احتمالات خلاف ظاهر آن اعتنایی نمی شود، برخلاف حکایت راوی؛ چراکه معلوم نیست معصوم به چه غرضی فعل را صادر کرده است و صرف نقل راوی نیز نمی تواند

۳۳. حسینی عاملی، مفتاح الكرامة، ۱۷/۱۷۶.

۳۴. آشتیانی، کتاب القضاء، ۲/۹۱۵.

۳۵. آشتیانی، کتاب القضاء، ۲/۹۶۴.

۳۶. رشتی، کتاب القضاء، ۲/۱۹۱.

قرینه باشد بر اینکه معصوم در مقام بیان حکم شرعی بوده است. در نهایت، ممکن است راوی فعل معصوم را ناظر به تشریح حکم شرعی دانسته باشد، اما این حدس و اجتهاد راوی است و اعتباری ندارد. در نتیجه، حکایت فعل توسط معصوم همیشه ظهور در بیان حکم شرعی دارد و لذا مجرای «قضیه فی واقعه» نخواهد بود، برخلاف حکایت فعل توسط راوی که چنین ظهوری ندارد. نراقی در این باره نوشته است: «أَنَّ حَکَايَةَ الْمَعصُومِ لِدَلَالَةِ لَيْسَ لِمَجْرَدِ الْحَکَايَةِ وَالْقِصَّةِ، وَإِنَّمَا هُوَ لِبَيَانِ حُكْمِ الْوَاقِعَةِ كَمَا هُوَ وَظِيفَتُهُ (ع)». وی اکثر حکایات معصومان را در راستای بیان احکام شرعی می‌داند و می‌نویسد: «و علیه بناء أكثر کلماته الشریفة».^{۳۷}

اراکي نیز درباره حدیثی، شبیه این سخن را گفته و معتقد است نقل قضاوت‌های حضرت علی (ع) توسط امام باقر (ع) به غرض بیان حکم شرعی بوده است.^{۳۸} طبق این نظریه تنها مواردی که حکایت فعل معصوم توسط راوی بوده است، مجرای «قضیه فی واقعه» خواهد بود.

۳. راوی به استمرار فعل توسط معصوم اشاره کند، به طوری که کاشف از سیره معصوم باشد؛^{۳۹} مثلاً اینکه راوی نقل کند: «کان ینزح الإمام (ع) للعصفور دلوا». این عبارت حکایت از استمرار و سیره بودن فعل دارد یا نقل کند: «انه (ع) کان یقدم قول المنکر مع الیمین فیما لم یکن للمدعی بیته». در این موارد نیز هر چند فعل توسط راوی نقل شده ولی به دلیل اینکه ظهور در حکم شرعی و سیره مستمره معصوم دارد، لذا این اصطلاح درباره آن جاری نخواهد بود.

۶. مخالفت با قواعد و اصول شرعی و عدم قابلیت جمع عرفی

اصولیان و فقیهان، تلویحاً و تصریحاً به این شرط اشاره کرده‌اند. صاحب مفتاح الکرامه در جواب کسانی که حدیثی را حمل بر قضیه فی واقعه کرده‌اند، نوشته است: «إنما نقول به فی موضع یکون الحکم مخالفاً للأصول والقواعد وبدون ذلك لا یسوّغ». وئی تصریح می‌کند که مجوز حمل حدیث بر این اصطلاح، مخالفت حدیث با قواعد و اصول شرعی است. وحید بهبهانی بعد از اینکه به مخالفت یک حدیث با اخبار متواتر اشاره کرده و نتیجه گرفته است که باید حدیث حمل بر قضیه فی واقعه شود.^{۴۱} فخرالدین حلی نیز روایتی را حمل بر قضیه فی واقعه می‌کند و درباره دلیل آن می‌نویسد: «لمخالفتها

۳۷. نراقی، عوائد الأيام، ۷۶۳.

۳۸. اراکی، کتاب البیع، ۲۹۸/۱.

۳۹. شیرازی، تقریرات فی اصول، ۲۳۰/۲.

۴۰. حسینی عاملی، مفتاح الکرامه، ۹۵/۸.

۴۱. بهبهانی، حاشیه الوافی، ۱۷۰.

الأدلة.» آردبیلی درباره یکی از روایات باب القضاء نوشته است: «و لا یخفی ان فیہ مخالفة القواعد فهو قضية فی واقعة.»^{۴۳} در جای دیگری، تعدادی از احادیث یک باب را حمل بر «قضية فی واقعة» کرده و درباره فلسفه آن آورده است: «لا یمكن إصلاح الكل فتحمل علی أنها قضية فی واقعة.»^{۴۴} صاحب ریاض نیز هرجا که روایتی را حمل بر «قضية فی واقعة» کرده است، اشاره ای به مخالفت آن روایت با قواعد و اصول شرعی نیز داشته است.^{۴۵}

جمال الدین حلی، شهید ثانی، آردبیلی^{۴۶} و امامی خوانساری^{۴۷} از دیگر کسانی هستند که کلامشان ظهور در اشتراط این مقوم دارد. شیخ انصاری در بحث ثمرات استصحاب شرایع سابق در جواب کسانی که برای اثبات حکم شرعی به آیه «وَ خُذْ بِيَدِكَ ضِغْتًا فَاُضْرِبْ بِهِ» تمسک کرده بودند، می نویسد: «وفیه ما لا یخفی.» برخی در تفسیر سخن شیخ نگاشته اند: این آیه چون از جهات متعددی خلاف قواعد شرعی است، لذا «قضية فی واقعة» خواهد بود.^{۴۸}

مخالفت حدیث با قواعد، از جمله ارکان «قضية فی واقعة» است؛ لذا به تنهایی برای حمل حدیث بر این اصطلاح کفایت نمی کند. برای نمونه، اگر حدیث خلاف قواعد باشد ولی در مقام بیان حکم شرعی صادر شده باشد، نمی توان حدیث را حمل بر «قضية فی واقعة» کرد؛ بلکه حدیث حمل بر مورد حدیث یا قدر متیقن آن می شود. مثل مواردی که فعل معصوم یا حکایت فعل توسط معصوم در جواب سؤال راوی صادر شده است، لذا صاحب مفتاح الکرامة درباره دو حدیث حمل شده بر «قضية فی واقعة» نوشته است: حدیث در جواب سؤال راوی صادر شده و لذا حمل بر «قضية فی واقعة» نمی شود. اما در ادامه، معتقد می شود که چون حدیث مخالف قواعد شرعی است، لذا باید آن را حمل بر قدر متیقن و مورد سؤال راوی کنیم.^{۴۹} خوانساری همین مطلب را درباره حدیثی معتقد شده و نگاشته است: «وهی وإن كانت قضية فی واقعة... لکن فی مقام الجواب عن سؤال السائل نُقل... إلا أن الحكم لما كان مخالفاً للأصول لابد من

۴۲. حلی، ایضاح، ۵۳۶/۲.

۴۳. مقدس اردبیلی، مجمع الفائدة، ۱۷۹/۱۴.

۴۴. مقدس اردبیلی، مجمع الفائدة، ۲۵۷/۱۴.

۴۵. طباطبایی، ریاض المسائل، ۱۱۷/۱۳؛ ۲۳۲/۱۴؛ ۱۶۷/۱۶ و ۴۰۰ و ۴۰۳ و ۴۱۱ و ۴۹۵؛ طباطبایی، الشرح الصغیر، ۳۱/۳ و ۴۷۳ و ۴۹۹.

۴۶. ابن فهد حلی، المقتصر، ۳۹۸.

۴۷. شهید ثانی، حاشیه الإرشاد، ۴۶۱/۴؛ شهید ثانی، الروضة، ۱۴۸/۱۰.

۴۸. مقدس اردبیلی، مجمع الفائدة، ۱۷۹/۱۴ و ۲۵۶ و ۲۵۷.

۴۹. امامی خوانساری، تسدید، ۵۹۰.

۵۰. طباطبایی حکیم، التنقیح، ۳۶۰/۵.

۵۱. حسینی عاملی، مفتاح الکرامة، ۵۰۸/۵.

الإقتصار فيه على مورد النص.»^{۵۳} عاملی نیز بر همین باور است.^{۵۳}

۷. وجود ابهام و احتمال

میرزای آشتیانی درباره مجرای این اصطلاح آورده: «قولهم (قضیه فی واقعه) مورد ثبوت حکم معلوم لعنوان غیر معلوم، و معناه هذا حکم ثبت لواقعه مجهولة.»^{۵۴} وی معتقد است: «قضیه فی واقعه» در جایی جریان دارد که حکم معصوم به هنگام قضاوت، معلوم باشد ولی واقعه مورد قضاوت، مجهول باشد. به عبارت دیگر، ابهام تنها در ناحیه موضوع باشد و اما خود حکم، ابهامی نداشته باشد. در مقابل، محقق داماد به هنگام حمل حدیثی بر «قضیه فی واقعه»، هم به مجهول بودن موضوع و هم به مجهول بودن حکم اشاره می‌کند و می‌نویسد: «کونه قضیه فی واقعه مجهولة الموضوع والحکم.»^{۵۵} وجه جمع بین این دو عبارت به ظاهر متعارض این است که معلوم بودن حکم و قضاوت معصوم فی حدنفسه، منافاتی با مبهم بودن وجه صدور آن ندارد. لذا آشتیانی به معلوم بودن نفس حکم و فعل اشاره کرده، ولی محقق داماد به مجهول بودن وجه صدور آن توسط معصوم اشاره کرده است.

برخی از عبارات فقها به مبهم بودن واقعه مورد قضاوت اشاره دارد، مانند عبارت نراقی که درباره حدیثی می‌نویسد: «لکونه قضیه فی واقعه لا یعلم حالها أنها فی آی واقعه»^{۵۶} و یا عبارت: «ذلك قضیه فی واقعه محملة»^{۵۷} و یا عبارت: «قضیه فی واقعه مجهولة الحال.»^{۵۸} در بسیاری از کتب فقهی، مانند دروس،^{۵۹} مفاتیح الاصول،^{۶۰} ریاض المسائل،^{۶۱} مستند الشیعة^{۶۲} و حاشیه المکاسب^{۶۳} بعد از حمل حدیث بر این اصطلاح با واژه «لعل»، به ابهام موجود در واقعه مورد قضاوت اشاره شده است، چنان‌که حلی آورده است: «و هی قضیه علی فی واقعه، و لعل ذلك...»^{۶۴}

۵۲. خوانساری، جامع المدارک، ۸۲/۶.

۵۳. شهید ثانی، مسالک، ۲۶۸/۴.

۵۴. آشتیانی، رساله فی القواعد الفقهية، ۱۹۰.

۵۵. محقق داماد، کتاب الصلاة، ۳۱۵/۴.

۵۶. نراقی، مستند الشیعة، ۲۳۶/۱۷.

۵۷. حکیم، مستمسک، ۲۶۸/۱۳.

۵۸. طباطبایی حکیم، مصباح المنهاج، ۳۶/۲.

۵۹. شهید اول، دروس، ۲۳۳/۳.

۶۰. طباطبایی، مفاتیح الاصول، ۵۵۸.

۶۱. طباطبایی، ریاض المسائل، ۱۸۵/۱۵ و ۴۰۱/۱۶.

۶۲. نراقی، مستند الشیعة، ۲۳۹/۱۲ و ۳۲۹ و ۵۴/۱۳ و ۲۲۵ و ۲۴۷ و ۱۶۳/۱۵.

۶۳. طباطبایی، حاشیه المکاسب، ۵۱/۱ و ۱۵۷.

۶۴. علامه حلی، منتهی المطلب، ۲۶۲/۳.

برخی از عبارات نیز به مبهم بودن وجه صدور فعل توسط معصوم اشاره دارد. همدانی در این باره نوشته است: «أنها قضية في واقعة لم يعلم وجهها.»^{۶۶} شبیه همین عبارت را مامقانی در چند جا آورده است.^{۶۷} نجم‌الدین حلی نیز نوشته است: «انها قضية في واقعة و هو اعلم بما اوجب ذلك الحكم.»^{۶۸} فاضل آبی، مقداد حلی^{۶۹} و جمال‌الدین حلی^{۷۰} نیز با عبارات متفاوتی به مبهم بودن وجه صدور حکم اشاره کرده‌اند. گلپایگانی نوشته: «أنه قضية في واقعة، و حقيقة المطلب غير معلومة و وجه القضية مستور علينا.»^{۷۱} و برخی آورده‌اند: «قضية في واقعة لا يخلو من إجمال.»^{۷۲}

۸. ثمره «قضية في واقعة»

وقتی حدیثی حمل بر «قضية في واقعة» می‌شود، نتیجه‌اش خروج حدیث از دایره اجتهاد و استنباط است، به گونه‌ای که فقیه حق ندارد در هیچ مسئله‌ای به این حدیث استناد کند، بلکه اگر عین واقعه قبلی رخ دهد، فقیه باید مطابق قواعد و اصول شرعی حکم صادر کند، نه مطابق روایتی که حمل بر «قضية في واقعة» شده است. جمال‌الدین حلی درباره یکی از فتاوت‌های حضرت علی (ع) می‌نگارد: «فالآن لو وقعت مثل هذه القضية، لم يجوز للفتية ان يحكم بمثل هذا الحكم.»^{۷۳} آدیبیلی نیز شبیه همین را آورده است.^{۷۴} لنگرانی نیز به این امر تصریح کرده و معتقد شده است که وقتی حدیثی حمل بر «قضية في واقعة» می‌شود، معنایش این است که حکم از نفس واقعه عصر معصوم تعدی نمی‌کند.^{۷۵} از نظر محدث نوری، احادیثی که حمل بر این اصطلاح می‌شود اختصاص به عصر معصوم و محل صدور آن دارد و از آن تعدی نمی‌کند.^{۷۶} برخی نیز نگاشته‌اند: «أنها قضية في واقعة. أي ليس للفتية أن يأخذها مستنداً أو يقيس عليها فروعا مشابهة.»^{۷۷} تعبیراتی مانند: «قضية في واقعة مختصة بها»^{۷۸} «قضية في عين، فتختص بها»^{۷۹} «أنها

۶۵. همدانی، مصباح الفقيه، ۳۱۹/۱؛ ۳۴۸/۸.

۶۶. مامقانی، حاشیه علی رساله فی التقیة، ۲۴۹ و ۳۴۳.

۶۷. محقق حلی، المختصر النافع، ۳۰/۲.

۶۸. آبی، کشف الرموز، ۶۴۵/۲.

۶۹. فاضل مقداد، التنقيح الرابع، ۴۸۱/۴.

۷۰. ابن‌فهد حلی، المقتصر، ۱۳۵ و ۳۸۲ و ۴۳۱.

۷۱. گلپایگانی، الدر المنضود، ۲۵۴/۳.

۷۲. بهبهانی، رساله فی الغناء، ۱۷.

۷۳. ابن‌فهد حلی، المهذب، ۲۰۲/۵.

۷۴. مقدس اردبیلی، مجمع الفائدة، ۱۷۹/۱۴.

۷۵. فاضل لنگرانی، تفصیل الشریعة، ۲۶۱.

۷۶. نوری، مستدرک، ۸۲/۱۴.

۷۷. معرفت، تعلیق و تحقیق عن امهات مسائل القضاء، ۳۷۱.

زنده دل؛ اصطلاح‌شناسی «قضیه فی واقعه» و شبهه‌زدایی از آن/ ۶۹

قضیه فی واقعه مخصوصه»، «قضیه فی واقعه شخصیة»، و امثال آن که در کتب فقهی به چشم می‌خورد نیز به عدم تسری حکم از واقعه عصر معصوم اشاره دارد.

علامه حلی،^{۸۲} جمال‌الدین حلی،^{۸۳} نجم‌الدین حلی،^{۸۴} مقداد حلی،^{۸۵} فاضل آبی،^{۸۶} ضیمری،^{۸۷} اردبیلی،^{۸۸} شهید اول،^{۸۹} شهید ثانی،^{۹۰} غاملی،^{۹۱} بحرانی،^{۹۲} مجاهد،^{۹۳} طباطبایی حائری و مرعشی،^{۹۴} از جمله کسانی هستند که با عباراتی مانند «فلا تعدی الی غیرها» و امثال آن به ثمره حمل حدیث بر این اصطلاح اشاره کرده و معتقدند احکام مذکور در این احادیث قابلیت ندارد از واقعه‌ای که در زمان معصوم رخ داده، تعدی کند. حکیم در این باره نوشته: «قضیه فی واقعه لا یصلح الإستدلال بها»،^{۹۵} و آملی آورده: «ان هذا الأخير قضیه فی واقعه لا یصح جعلها مدرکاً لحکم». «بأنه نظر می‌رسد تعبیر «قضیه فی عین» که در ابتدا برای این اصطلاح به کار می‌رفته نیز اشاره به ثمره و نتیجه آن دارد. واژه «عین» دلالت دارد بر اینکه این‌گونه احادیث منحصر بر عین واقعه عصر معصوم است و قابلیت تسری به غیر آن نیست. از این رو، علما و طیفه فقیه را در مواجهه با این‌گونه احادیث، رجوع به سایر ادله شرعی و مقتضای قواعد و اصول شرعی دانسته و نوشته‌اند: «یُرْجَع فی حکمها الی اصول المذهب».^{۹۸}

۷۸. شهید اول، ذکری الشیعة، ۶۰/۱.

۷۹. محقق حلی، الرسائل التسع، ۱۴۷.

۸۰. علامه حلی، تذکره الفقهاء، ۷/۷؛ آل‌عصفور، الأنوار، ۴۲۲/۱۳.

۸۱. اراکی، کتاب البیع، ۳۳۹/۱؛ فاضل لنکرانی، تفصیل الشریعة، ۲۲۲؛ نجف‌آبادی، درامات، ۴۵۲/۱.

۸۲. علامه حلی، تحریر الأحکام، ۵۵۴/۵.

۸۳. ابن‌فهد حلی، المهذب، ۸۳/۳؛ ابن‌فهد حلی، المقتصر، ۴۳۱.

۸۴. محقق حلی، شرایع الإسلام، ۲۸۵/۱؛ محقق حلی، نکت النهایة، ۴۲۵/۳.

۸۵. فاضل مقداد، التنقیح الرائع، ۴۳۴/۴.

۸۶. آبی، کشف الرموز، ۵۱۱/۲.

۸۷. صیمری، غایة المرام، ۵۱۳/۱، ۴۳۰/۴.

۸۸. مقدس اردبیلی، الرسالة، ۲۴؛ مقدس اردبیلی، مجمع الفائدة، ۴۴۹/۱، ۳۵۵/۹، ۲۵۶/۱۴.

۸۹. شهید اول، دروس، ۳۶۴/۲.

۹۰. شهید ثانی، حاشیة الإرشاد، ۴۶۱/۴؛ شهید ثانی، مسالک، ۲۸۸/۴.

۹۱. عاملی، استقصاء، ۱۷۶/۱۷.

۹۲. بحرانی، حدائق، ۳۳/۲۵.

۹۳. طباطبایی، مفاتیح الأصول، ۵۵۸.

۹۴. طباطبایی، ریاض المسائل، ۴۲۲/۱۶.

۹۵. مرعشی، القصاص، ۳۷۵/۱.

۹۶. حکیم، مستمسک، ۱۹۷/۲.

۹۷. آملی، مصباح الهدی، ۲۷۶/۶.

۹۸. شهید ثانی، حاشیة الإرشاد، ۴۶۱/۴؛ شهید ثانی، حاشیة المختصر النافع، ۲۱۳؛ صیمری، غایة المرام، ۴۳۲/۴.

۹. تحقیقی پیرامون «حکایات الأحوال اذا تطرق اليها الإحتمال كسأها ثوب الإجمال»

در موارد زیادی دیده می‌شود که فقیهان احادیثی را که بیانگر افعال معصومان است مستند ندانسته و از آن این‌گونه تعبیر کرده‌اند: گاه به «حکایات الأحوال»^{۹۹} و گاه به «قضایا الأحوال»^{۱۰۰} و گاهی نیز به «قضایا الأیمان»^{۱۰۱} تحلیل مناسبی درباره این اصطلاح صورت نگرفته و لذا شبهاتی در معنا و کاربرد و ثمره آن وجود دارد. از آنجایی که به نظر می‌رسد بین این اصطلاح و اصطلاح «قضیه فی واقعه» شباهتی هست، لذا لازم است تا در اینجا تحقیقی پیرامون آن صورت گیرد.

۹.۱. رابطه «حکایات الأحوال» با قاعده «ترک استفصال»

شهید ثانی نوشته: «ترک الإستفصال فی حکایة الحال... والقاعدة للشافعي و روی عنه کلام آخر يعارضه ظاهراً، و هو: أن حکایات الأحوال...»^{۱۰۲} و این اصطلاح «حکایات الأحوال» را به شافعی نسبت داده و آن را معارض اصطلاح «ترک استفصال» دانسته است. اصولیان درباره اینکه این دو اصطلاح با یکدیگر متعارض است یا مقصود از هر دو، واحد است و یا اینکه هر کدام کاربردی غیر از دیگری دارد، اختلاف نظر دارند.

قمی بعد از اشاره به تعارض ظاهری این دو اصطلاح نوشته است: «و الأظهر أنه لا تعارض بينهما و أنّهما قاعدتان مختلفتان المورد فالأولى هي ما كان جواباً عن سؤال بخلاف الثانية.»^{۱۰۳} هلمین سخن را موسوی قزوینی^{۱۰۴} و تراقی^{۱۰۵} به عنوان وجه جمعی بین این دو اصطلاح آورده‌اند. برخی نیز معتقدند: احتمال مرجوح درباره افعال تأثیری ندارد و سبب اجمال نمی‌شود و لذا در خصوص آن گفته می‌شود: «ترک الإستفصال فی حکایة الحال مع قیام الإحتمال ينزل منزلة العموم.» ولی احتمال مساوی یا راجح درباره افعال، تأثیرگذار است و سبب اجمال می‌شود و لذا گفته می‌شود: «حکایات الأحوال اذا ترقق اليها الإحتمال كسأها ثوب الإجمال.»^{۱۰۶}

آنچه موجب شده برخی این دو اصطلاح را معارض یکدیگر بدانند، وجود عبارت «حکایات الأحوال»

۹۹. شهید ثانی، تمهید القواعد الأصولية، ۱۷۰؛ تراقی، عوائد الأيام، ۷۵۹؛ اصفهانی، تبصرة الفقهاء، ۳/۳۳۵.

۱۰۰. کاشف الغطاء، النور الساطع، ۲/۲۶۹؛ آشتیانی، کتاب القضاء، ۲/۹۷۲؛ لاری، ۲۰۱ و ۲۷۱ و ۵۱۶؛ حائری، شرح العروة، ۳/۱۷۹؛ حکیم، نهج الفقاهة،

۲۱۲؛ مامقانی، نهاية المقال، ۲۰۴؛ شهید ثانی، تمهید القواعد الأصولية، ۱۷۲.

۱۰۱. علامه حلی، منتهی المطلب، ۱/۱۲۲؛ شهید اول، القواعد، ۱/۲۰۶؛ فاضل مقداد، نضد، ۱۵۳؛ شهید ثانی، تمهید القواعد الأصولية، ۱۷۲.

۱۰۲. شهید ثانی، تمهید القواعد الأصولية، ۱۷۰.

۱۰۳. قمی، قوانین للأخصص، ۲۲۶.

۱۰۴. قزوینی، ضوابط الأصول، ۲۰۰.

۱۰۵. تراقی، انیس المجتهدین، ۲/۷۳۴.

۱۰۶. فیض کاشانی، نقد الأصول، ۱۰۰.

در یکی و عبارت «حکایة الحال» در دیگری است که ظهور در شباهت ظاهری دو قاعده دارد، به خصوص اینکه در اصطلاح حکایات الأحوال، عبارت «اذا تطرّق إليها الاحتمال» وجود دارد و در قاعده «ترک استفصال» شبیه آن با تعبیر «مع قیام الاحتمال» آمده و هر دو عبارت، اشاره به شرط واحدی دارد و آن وجود احتمال در حکایت احوال یا حکایت حال است. این شباهت ظاهری عبارات سبب شده است تا برخی گمان کنند این دو اصطلاح با یکدیگر متعارض است؛ چراکه هر دو ناظر به افعال معصومان است و در عین حال، یکی فعل معصوم را مفید عموم دانسته ولی دیگری فعل معصوم را مجمل و غیرقابل استدلال دانسته است.

اما به نظر می‌رسد مقصود از «حکایة الحال» در قاعده ترک استفصال، واقعه‌ای است که راوی درباره آن از معصوم سؤال کرده است. به فرایند اینکه هرگاه سائل از واقعه‌ای که دارای احتمالاتی است سؤال کند، ولی شارع بدون توضیح خواستن از راوی، حکم مطلق و سربسته‌ای صادر کند، ترک استفصال می‌گویند؛ لذا در توضیح آن آمده است: «یرسل الحکم من غیر استفصال عن کیفیة القضية کیف وقعت.»^{۱۰۸}

اما مقصود از «حکایات الأحوال» در اصطلاح مذکور، فعل معصوم است که توسط راوی یا معصوم دیگری نقل شده است. اصطلاح «حکایات الأحوال إذا تطرّق إليها الاحتمال، کساها ثوب الإجمال و سقط عن الإستدلال»، در حقیقت به تفاوتی که بین الفاظ و افعال وجود دارد اشاره می‌کند. وجود احتمال در الفاظ معصوم درخور اعتنا نیست و مانع ظهور لفظ نمی‌شود. ولی وجود احتمال در افعال معصوم سبب اجمال فعل می‌شود و آن را از قابلیت استدلال می‌اندازد. ریشه این تفاوت، در نفی احتمال توسط عقلا نیست؛ چراکه عقلای عالم هرگونه احتمال خلاف ظاهر را ملغی می‌دانند، چه این احتمال در خصوص لفظ باشد و چه فعل؛ بلکه ریشه تفاوت، در افاده ظهور است.

الفاظ نوعاً مفید ظهور است و لذا احتمالاتی که در خصوص آن داده می‌شود، صرفاً احتمالی خلاف ظاهر است و در نظر عقلا ملغی می‌شود. اما افعال فی حدنفسه مشتبه و مجمل است و معلوم نیست به چه غرضی صادر شده است. آشتیانی نوشته است: «إذ الفعل مر مشبه قابل للوقوع علی وجوه کثیرة و جهات متعددة.» بنابراین، احتمالاتی که درباره افعال داده می‌شود، صرفاً احتمالی خلاف ظاهر نیست که

۱۰۷. صدر، الإجهاد، ۵۰؛ عاملی، استقصاء، ۵۱/۳؛ خوبی، مصباح الفقاهة، ۷۵/۴.

۱۰۸. فاضل مقداد، نضد القواعد الفقهية، ۱۵۳.

۱۰۹. مظفر، اصول الفقه، ۱۲۵/۲.

۱۱۰. آشتیانی، کتاب القضاء، ۹۱۵/۲.

درخور اعتنا نباشد؛ بلکه احتمالاتی است که سبب اجمال فعل می‌شود و آن را از قابلیت استدلال خارج می‌سازد. از این رو، علما حساب افعالی را که به دلیل برخی قراین، ظهوری مانند ظهور الفاظ دارد را از سایر افعال جدا می‌کند و احتمالات مطرح درباره آن را مانند احتمالات مطرح درباره الفاظ ملغی می‌دانند. درباره یکی از افعال پیامبر آمده است: «أن الرواية ليست من مجرد نقل الفعل، بل هي إخبار عن طريقة النبي المستمرة في فصله بين الناس، و من المعلوم أن له ظهوراً كظهور الأقوال.»^{۱۱۱} «الغبارت له ظهور كظهور الأقوال» اشاره به این امر دارد که فعل پیامبر در اینجا، مانند اقوال ظهور دارد و لذا وجود احتمال در آن سبب اجمال نمی‌شود، بلکه هرگونه احتمالی درباره آن از نوع احتمال خلاف ظاهر است و در نظر عقلای عالم ملغی است.

بنابراین، مجرای ترک استفصال احادیثی است که اولاً، بیانگر قول معصوم باشد و ثانیاً، مسبوق به سؤال راوی باشد. ولی مجرای حکایات الأحوال احادیثی است که اولاً، بیانگر افعال معصومان باشد و ثانیاً، مسبوق به سؤال راوی نباشد. ثمره ترک استفصال، عمومیت حکم است ولی ثمره حکایات الأحوال، اجمال فعل و سقوط حدیث از قابلیت استدلال است.

۲.۹. رابطه «حکایات الأحوال» با «قضیه فی واقعه»

قراین بسیاری در کتب فقهی و اصولی وجود دارد که بیانگر اتحاد اصطلاح «قضیه فی واقعه» و اصطلاح «حکایات الأحوال» است. نراقی آورده است: «تری الأصولیین و الفقهاء يقولون: إن حکایات الأحوال تلبس الألفاظ الواقعة فيها ثوب الإجمال... فيقولون: إنه قضية في واقعه.»^{۱۱۲} او معتقد است اصولیان درباره احادیثی که بیانگر حکایات الأحوال است، می‌گویند: «انه قضیه فی واقعه.» وی در جای دیگری نوشته است: «اقول: غرضهم من قولهم: إنه قضية في واقعه... و إن حکایة الحال واردة مورد الإجمال، أنها من حيث هي كذلك.»^{۱۱۳} آشتیانی درباره یکی از قضاوت‌های پیامبر آورده است: «إن الرواية من مقولة حکایات الأحوال و من المعلوم أنه إذا تطرق إليها الإجمال كساها ثوب الإجمال و سقطت عن قابلية الإستدلال. و بعبارة أخرى: قضاء النبي (ص) في واقعه على النحو المذكور قضیه فی واقعه.»^{۱۱۴} عبارت او بیانگر این مطلب است که «قضیه فی واقعه» بیان دیگری از همان اصطلاح حکایات الأحوال است. صاحب مفتاح الكرامة نوشته است: «قيل... أنهما قضية في واقعه... و فيه: أن الصحيح تضمن

۱۱۱. آشتیانی، کتاب القضاء، ۹۱۵/۲.

۱۱۲. نراقی، عوائد الأيام، ۷۵۹.

۱۱۳. نراقی، عوائد الأيام، ۷۶۲.

۱۱۴. آشتیانی، کتاب القضاء، ۹۱۵/۲.

السؤال، و یبعد أن يكون ما اشتمل عليه من قضايا الأعيان.»^{۱۱۵} حائری یزدی درباره حدیثی که شیخ انصاری آن را حمل بر «قضیه فی واقعه» کرده و در مستمسک از «قضايا الأحوال» دانسته شده، نوشته است: «لا يبقى وقع لما في المستمسك من الخدشة فيه بقوله: «لأنه من قضايا الأحوال»، وكأنه تبع الشيخ الأنصاري في ذلك.»^{۱۱۶} آهلمین طور مجاهد در ردّ حدیثی که حمل بر «قضیه فی واقعه» شده، نوشته است: «لأنه قضية في واقعة وقد تقرر ان قضايا الأحوال لا عموم لها.»^{۱۱۷} شلبیه همین عبارت را شهید آورده است.^{۱۱۸} برخی هم این دو اصطلاح را به هم عطف کرده، به طوری که گویا هر دو معنای واحدی دارد. لاری نوشته: «قضیه فی واقعه، و من قبیل قضايا الأحوال.»^{۱۱۹}

در غالب مواردی که اصطلاح «حکایات الأحوال» به کار رفته، به ثمره آن، که سقوط حدیث از استدلال است، نیز اشاره شده و این ثمره، همان ثمره و نتیجه‌ای است که علما برای «قضیه فی واقعه» بیان کرده‌اند. آشتیانی درباره حدیثی نوشته: «إن الرواية من مقولة حکایات الأحوال و من المعلوم أنه... سقطت عن قابلية الاستدلال.»^{۱۲۰} شهید در مسالک و مجاهد در مناہل و موسوی قزوینی^{۱۲۱} شبهه همین عبارت را آورده‌اند. شیرازی نیز در این باره نوشته: «أما الكلام في حکم حکایات الأحوال... من جهة جواز التعدّي من تلك الواقعة... فالظاهر الوفاق على عدم جواز التعدّي.»^{۱۲۲} در کتاب ضوابط الأصول و نتایج الأفكار، ثمره اصطلاح حکایات الأحوال، عدم جواز تعدی از واقعه خاصی دانسته که در عصر معصوم رخ داده است.^{۱۲۳}

بنابراین، این دو اصطلاح در ماهیت و مجرا و نتیجه، واحد است و تنها تفاوتی که بین این دو وجود دارد این است که اصطلاح «قضیه فی واقعه» بیشتر درباره قضاوت‌های معصومان به کار برده شده و کمتر درباره سایر افعال استعمال می‌شود. ولی اصطلاح «حکایات الأحوال» نوعاً درباره سایر افعال معصومان به

۱۱۵. حسینی عاملی، مفتاح الکرامة، ۱۷/۱۷۶.

۱۱۶. حائری، شرح العروة، ۳/۱۷۹.

۱۱۷. طباطبایی، المناهل، ۱۷۳.

۱۱۸. شهید ثانی، رسائل، ۱/۴۵۳.

۱۱۹. لاری، التعليقة على رياض المسائل، ۲۰۱.

۱۲۰. کریاسی، اشارات الأصول، ۲۸۷؛ شیرازی، تقریرات فی اصول، ۲/۲۱۹.

۱۲۱. آشتیانی، کتاب القضاء، ۲/۹۱۵.

۱۲۲. شهید ثانی، مسالک، ۱۳/۴۵۷.

۱۲۳. طباطبایی، المناهل، ۷۳۳.

۱۲۴. قزوینی، ینایح الأحكام، ۱/۲۱۹؛ ۲/۷۴۹.

۱۲۵. شیرازی، تقریرات فی اصول، ۲/۲۳۰.

۱۲۶. قزوینی، ضوابط الأصول، ۲۰۰؛ قزوینی، نتایج الأفكار، ۸۴.

کار می‌رود و گاهی هم درباره قضاوت‌های معصومان استعمال شده است.^{۱۲۷} رشتی در خصوص یکی از قضاوت‌های حضرت علی (ع) نوشته است: «لا یصلح للاستدلال لأنه من حکایات الأحوال».^{۱۲۸}

۱۰. اشتباهات واقع شده در «قضیه فی واقعه»

۱۰.۱. خلط در کاربرد «قضیه فی واقعه»

برخی از متأخران روایاتی را که بیانگر حکم شرعی بوده و قابلیت اثبات حکم شرعی دارد را حمل بر «قضیه فی واقعه» کرده‌اند. حال آنکه، چنین احادیثی قابلیت حمل بر این اصطلاح را ندارد.

أ. روایتی از محمدبن مسلم نقل شده است که در آن شخصی از امام درباره کیفیت قسم خوردن اُخرس (لال) در جایی که علیه او ادعای دینی شود، سؤال می‌کند. امام در پاسخ، یکی از قضاوت‌های علی (ع) در این مورد را حکایت می‌کند. علامه حلی،^{۱۲۹} صاحب مفتاح الکرامه و صاحب ریاض این روایت را حمل بر «قضیه فی واقعه» کرده‌اند.

حال آنکه، امام قضاوت حضرت علی (ع) را در پاسخ به سؤال راوی نقل کرده و قبلاً گذشت که چنین روایاتی مجرای «قضیه فی واقعه» نیست. این حدیث، محل نزاع قاعده «العبرة» است و نزاعی که درباره آن معنا دارد این است که آیا قضاوت حضرت علی مختص مورد خودش (یعنی هر جا که علیه اُخرس ادعای دین شود) است یا اینکه این حکم عمومیت دارد و شامل هرگونه ادعایی علیه اُخرس می‌شود. از این رو، نراقی در مستند الشیعه^{۱۳۲} و میرزای آشتیانی در بحر الفوائد به کلام این بزرگان خرده می‌گیرند و مسبوق بودن روایت به سؤال راوی را شاهد واضحی بر عدم اختصاص روایت به واقعه خاص دانسته‌اند.

ب. در کتاب تهذیب الاحکام، روایتی از امام کاظم نقل شده است که در آن راوی از حرمت دائمی زنی که در عده با مردی ازدواج کرده است، سؤال می‌کند و حضرت می‌فرماید: اگر از روی جهل بوده است، اشکالی ندارد و شخص معذور است.^{۱۳۳}

سبزواری این روایت را حمل بر «قضیه فی واقعه» کرده است؛ چراکه حدیث جهل به حکم را عذر به حساب آورده و حال آنکه جهل، عذر شرعی محسوب نمی‌شود. از نظر او جهل به حکم در این حدیث،

۱۲۷. کریاسی، اشارات الأصول، ۲۸۷.

۱۲۸. رشتی، کتاب القضاء، ۱۹۱/۲.

۱۲۹. علامه حلی، تحریر الأحکام، ۱۶۶/۵.

۱۳۰. حسینی عاملی، مفتاح الکرامه، ۱۰۳/۱۰.

۱۳۱. طباطبایی، ریاض المسائل، ۹۰/۱۵.

۱۳۲. نراقی، مستند الشیعه، ۴۸۲/۱۷.

۱۳۳. طوسی، تهذیب، ۳۰۶/۷.

مانند جهل به حکم در مسئله جهر و اخفات و قصر و اتمام، از موارد خاصی است که خلاف قاعده است. او معتقد است هم اصولیان و هم اخباریان معترف‌اند که این حدیث «قضیه فی واقعه» است.^{۱۳۴} حال آنکه، در این روایت، سؤال و جواب‌هایی بین راوی و امام رد و بدل شده است و چنین روایاتی ظهور در بیان حکم شرعی دارد و حمل آن بر «قضیه فی واقعه» خلاف ظاهر آن است. علاوه بر اینکه، این روایت اصلاً حکایت فعل نیست؛ بلکه قول معصوم است و قول معصوم حمل بر «قضیه فی واقعه» نمی‌شود. باتوجه به اینکه مورد سؤال راوی در این حدیث، خاص است و از طرفی حکم مذکور در روایت، خلاف قواعد شرعی است؛ لذا به نظر می‌رسد که در خصوص این حدیث باید گفت: مورد، مخصص است.

ج. از امام در خصوص مردی که نذر کرده پیاده به حج برود، سؤال می‌شود. حضرت در پاسخ، جریان را از رسول اکرم نقل می‌کند که در آن پیامبر به زنی که نذر حج پیاده کرده بود، امر کردند سوار بر مرکب شود.^{۱۳۵} یزیدی این روایت را حمل بر «قضیه فی واقعه» کرده است.^{۱۳۶} حال آنکه، امام فعل پیامبر را برای استدلال بر حکم شرعی، آن هم در مقام پاسخ به سؤال راوی بیان کرده و چنین روایتی نمی‌تواند مجرای «قضیه فی واقعه» باشد. لذا فیاض بر کلام صاحب عروه ایراد می‌گیرد و می‌نویسد: «فیه ان حمل الصحیحة علی أنها وردت فی قضیه شخصیة، خلاف الظاهر جدا... لأن الإستشهاد بقول رسول الله انما هو لبيان ذلك.»^{۱۳۷} وی بر این باور است که امام، فعل پیامبر و گفتار وی را به دلیل استشهاد بیان کرده است. بنابراین، امام در مقام بیان حکم شرعی است، نه در مقام بیان حکمی خاص در واقعه واحده‌ای که در زمان رسول خدا اتفاق افتاده، به طوری که قابل تعدی به غیر از آن واقعه نباشد. اینکه پیامبر امر به سوار شدن کرده، به ظاهر خلاف قواعد شرعی است؛ چراکه وفای به نذر واجب است. اما همان‌گونه که بیان شد مخالفت با قواعد، به تنهایی برای حمل حدیث بر «قضیه فی واقعه» کافی نیست. این حدیث، مسبوق به سؤال راوی است و لذا ظهور در بیان حکم شرعی دارد. از این رو، اصطلاح «قضیه فی واقعه» درباره آن کاربرد ندارد و مخالفت با قواعد هم تنها سبب می‌شود تا حدیث حمل بر قدر متیقن و مورد سؤال راوی یعنی عدم وجوب وفای به نذر شود و اختصاص به نذر زنان و پیاده‌روی حج پیدا کند.

د. برخی، روایات مسبوق به سؤال را به چند قسم تقسیم کرده و بعضی از این اقسام را مجرای «قضیه فی واقعه» دانسته‌اند.^{۱۳۸} این در حالی است که روایت مسبوق به سؤال راوی به هیچ وجه نمی‌تواند مجرای

۱۳۴. سبزواری، تهذیب الأصول، ۱۷۱/۲.

۱۳۵. طوسی، الاستبصار، ۱۵۰/۲.

۱۳۶. طباطبایی یزدی، العروة، ۴۹۸/۲.

۱۳۷. فیاض، تعالیق مبسوطة علی العروة، ۳۰۹/۸.

۱۳۸. گرجی، قضیه فی واقعه، ۵/۲۷.

«قضیه فی واقعه» باشد.

۲.۱۰. خلط در ثمره و نتیجه حمل حدیث بر «قضیه فی واقعه»

نائینی معتقد است حمل حدیث بر «قضیه فی واقعه» سبب سقوط حدیث از قابلیت استدلال نمی‌شود، بلکه سبب تخصیص حکم به مورد حدیث می‌شود. وی ادله شرعی را دو قسم دانسته است. قسمی، به صورت قضایای حقیقیه که بیانگر کلیات و کبریات است و قسمی، به صورت قضایای خارجی که بیانگر احکام خاص است. سپس برای قسم دوم مثال می‌آورد و می‌نویسد: «کما إذا سئل المعصوم (ع) عن فعل شیء أو ترک شیء فأجاب (ع) بالبأس أو عدم البأس، فإنّ هذا لا یكون علی نحو الكبرى الکلیة، بل قضیه خاصّة وردت فی مورد خاص، و من هنا یعبّر عنها فی کلمات الفقهاء بأنّها قضیه فی واقعه.»^{۱۳۹} از نظر او احادیثی که بیانگر احکام خاص و مبتلی به سؤال کنندگان است، مصداق «قضیه فی واقعه» است و این را به اصحاب نسبت داده که البته حقیقت ندارد. طبق این نظریه، درباره احادیثی که حمل بر «قضیه فی واقعه» می‌شود می‌توان گفت که: «مورد، مخصص است.» حال آنکه، اصطلاح «مورد، مخصص است»، در مقابل قاعده «العبرة» به کار برده می‌شود و ربطی به «قضیه فی واقعه» ندارد.

صاحب ریاض ثمره این اصطلاح را حمل حدیث بر قدر متیقن آن دانسته و نگاشته است: «لأنها قضیه فی واقعه، فیجب الأخذ بالمتیقن منها.»^{۱۴۰} کاشف الغطاء نیز گفته است: «أنه قضیه فی واقعه و یجب الأخذ بالمتیقن فیها.»^{۱۴۱} این دو معتقدند: احادیثی که مجرای این اصطلاح است، از دایره اجتهاد خارج نمی‌شود؛ بلکه واجب است به قدر متیقن آن اخذ شود. در این میان، میرزای قمی برای این اصطلاح تفسیری آورده که در هیچ کتاب دیگری یافت نمی‌شود. وی می‌نگارد: «و ما یقال: (إنّ الروایة قضیه فی واقعه خاصّة) لا توجب تخصیص الجواب، بل هو قرینه علی أنّه لا اختصاص له بالواقعة الخاصّة.»^{۱۴۲} به نظر می‌رسد وجود تعبیراتی، مانند «قضیه فی واقعه لا عموم له»،^{۱۴۳} «لأنها قضیه فی واقعه مخصوصة فلا عموم لها»^{۱۴۴} سبب شده تا برخی گمان کنند ثمره این اصطلاح، نفی عمومیت حدیث است، نه سقوط حدیث از دایره اجتهاد و استدلال. عامل اصلی چنین تصویری، خلط بین مورد خاص در قاعده «العبرة» و بین موضوع جزئی در «قضیه فی واقعه» است. به عبارت دیگر، بین قصر حکم بر واقعه جزئی و بین

۱۳۹. نائینی، کتاب الصلاة، ۲۲۰/۱.

۱۴۰. طباطبایی، ریاض المسائل، ۱۴۰/۶.

۱۴۱. آل کاشف الغطاء، انوار الفقاهة، ۷۵.

۱۴۲. قمی، رسائل، ۶۵۷/۲.

۱۴۳. ابن فهد حلی، المقتصر، ۴۴۵.

۱۴۴. محقق حلی، الرسائل التسع، ۱۴۷.

تخصیص حکم بر مورد خاص، خلط شده است. مقصود از قصر حکم بر واقعه جزئی در محل بحث این است که حکم مذکور در روایت، مختص واقعه واحده است و تنها منطبق بر عین واقعه است و قابلیت انطباق بر هیچ واقعه دیگری ندارد. برخلاف حکمی که به مورد حدیث تخصیص خورده است که قابلیت انطباق و تعدی از واقعه جزئی را دارد، اگرچه تعدی باید در محدوده سبب و مورد خاص خودش باشد. در اصطلاح «قضیه فی واقعه»، سخن از کلی و خاص بودن حکم نیست؛ بلکه سخن از تعدی حکم از واقعه عصر معصوم یا قصر حکم بر واقعه است.

برخی عبارات صاحب‌جواهر، مانند: «أنه قضیه فی واقعه، فلا يستدل به علی الکلیه»،^{۱۴۵} «أنه قضیه فی واقعه لا عموم فیها»،^{۱۴۶} ظهور در همین خلط دارد. وی درباره حدیثی، نوشته است: «و کون الخبر قضیه فی واقعه لا ینافی فهمهم التعدی منه.»^{۱۴۷} حال آنکه قبلاً بیان شد که ثمره حمل حدیث بر این اصطلاح، خروج حدیث از قابلیت استدلال است و لذا با تعدی حکم از مورد حدیث یا تعدی حکم از واقعه عصر معصوم، در تعارض است.

خلط بین مصادیق «قضیه فی واقعه» با مصادیق قاعده «العبرة» در عبارات متأخران سبب شده تا برخی گمان کنند بین معنای لغوی و اصطلاحی «قضیه فی واقعه» تفاوت وجود دارد و تصور کرده‌اند که فقیهان، این اصطلاح را گاه در معنای لغوی و گاه در معنای اصطلاحی به کار برده‌اند.^{۱۴۸}

۱۱. گمان پرکار برد بودن اصطلاح «قضیه فی واقعه»

صاحب‌جواهر در بیش از چهل مسئله این اصطلاح را مطرح کرده است. وی نوعاً احادیث مخالف قواعد شرعی را حمل بر «قضیه فی واقعه» کرده است. او در جواب نجم‌الدین حلی که حدیثی را حمل بر «قضیه فی واقعه» کرده بود، می‌نگارد: «و ما فی المعتمد من... أنه قضیه فی واقعه... مدفوع... لا یقدح کونه فی واقعه خاصه اذ بناء جلّ الأحكام علی مثل ذلك»؛ یعنی اینکه این روایت در واقعه خاصی صادر شده و حمل بر «قضیه فی واقعه» می‌شود، ضرری به عمومیت حکم نمی‌رساند؛ چراکه اکثر احکام شرعی به همین شکل است، یعنی احادیث مربوط به آن ناظر به واقعه خاص است. اردبیلی تعداد احادیثی که

۱۴۵. صاحب‌جواهر، جواهر الکلام، ۶۵/۳۹.

۱۴۶. صاحب‌جواهر، جواهر الکلام، ۱۸۴/۴۰ و ۴۶۵/۴۱ و ۳۴۰/۴۲ و ۳۶۰/۴۳.

۱۴۷. صاحب‌جواهر، جواهر الکلام، ۲۸۹/۴۳.

۱۴۸. گرجی، قضیه فی واقعه، ۵/۲۷.

۱۴۹. صاحب‌جواهر، جواهر الکلام، ۸ و ۷/۴.

حمل بر «قضیه فی واقعه» می‌شود را زیاد دانسته و نوشته است: «و أمثالها كثيرة». برخی نیز معتقد شده‌اند که این اصطلاح در اکثر ابواب فقهی به کار گرفته شده است.^{۱۵۱}

اما طبق استقرایی که صورت گرفته، این اصطلاح نزد متقدمان و بلکه بسیاری از متأخران، تنها ناظر به احادیث انگشت‌شماری است که مخالف اصول و قواعد شرعی بوده و فقیه از حمل آن مأیوس شده باشد؛ لذا بحرانی به کسانی که اکثر احادیث متضمن قضاوت‌های معصومان را حمل بر «قضیه فی واقعه» کرده‌اند، خرده گرفته و می‌نویسد: «هذا كلام ساقط الإعتبار لأن قضاءه عليه السلام من أحكام الأحكام». شیخ انصاری نیز به حمل برخی از احادیث بر «قضیه فی واقعه» خرده گرفته و معتقد است: اکثر احادیث بیانگر افعال و قضاوت‌های معصومان، در مقام بیان حکم شرعی صادر شده و همین امر سبب شده است تا اصحاب در بسیاری از موارد به این قضایا استدلال کنند. با توجه به اینکه اکثر روایات ما سبب صدورشان خاص است، می‌توان نتیجه گرفت که علت کثیرالاستعمال دانستن این اصطلاح نیز خلط بین مورد خاص در قاعده «العبرة» و موضوع جزئی در «قضیه فی واقعه» است.

بررسی چند نمونه: أ. در حدیثی آمده که حضرت علی درباره چهار نفری که هرکدام هنگام افتادن در محل نگهداری شیر درنده، دیگری را نیز گرفته و با خود به پایین کشیده، این گونه حکم کرده است: اقوام نفر اول باید یک‌سوم دیه نفر دوم را بپردازد و اقوام نفر دوم باید دوسوم دیه نفر سوم را بپردازد و اقوام نفر سوم باید دیه کامل نفر چهارم را بپردازند. این روایت، متضمن حکایت فعل است و واقعه‌ای که حضرت در آن، چنین قضاوتی کرده است برای ما مجهول‌العنوان است و حکم نیز خلاف قواعد شرعی است؛ چراکه نفر اول در قتل نفر دوم استقلال داشته؛ لذا عاقله باید دیه کامل نفر دوم را بپردازد و نفر دوم نیز در قتل نفر سوم استقلال داشته و لذا باید دیه کامل نفر سوم پرداخت شود و همین طور، نفر سوم که در قتل نفر چهارم استقلال داشته است. حلی درباره این حدیث نوشته است: «مشهورة لكنها حکم فی واقعه». سلمس الدین حلی در معالم الدین نیز این حدیث را حمل بر «قضیه فی واقعه» کرده است.

ب. حکیم، تمام احادیث معراج را از قبیل حکایات الأحوال می‌داند و آن را غیرقابل استناد می‌داند. وی

۱۵۰. مقدس اردبیلی، الرسالة، ۲۴؛ مقدس اردبیلی، مجمع الفائدة، ۲۵۶/۱۴.

۱۵۱. گرجی، قضیه فی واقعه، ۵/۲۷.

۱۵۲. آل‌عصفور، الأنوار، ۳۵۱/۱۳.

۱۵۳. انصاری، کتاب الخمس، ۱۴۱.

۱۵۴. کلینی، الکافی، ۲۸۶/۷.

۱۵۵. محقق حلی، شرایع الإسلام، ۲۴۲/۴.

۱۵۶. ابن‌شهبه ثانی، معالم الدین، ۵۸۱/۲.

درباره یکی از احادیث معراج نگاشته است: «أنه من قضايا الأحوال... كسائر أحاديث المعراج».^{۱۵۷}

د. اگر این اصطلاح را در آیات قرآن نیز جاری بدانیم، می‌توان آیاتی که سرنوشت امت‌های سابق را حکایت می‌کند را به‌عنوان نمونه آورد، مانند آیه «لِمَنْ جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ»؛^{۱۵۸} آیه، فعل یوسف (ع) و کارگزارانش را حکایت می‌کند. غرض حضرت یوسف نیز معلوم نیست و لذا قابلیت استدلال و استناد برای استنباط حکم شرعی را نخواهد داشت و می‌توان گفت: «انه قضیه فی واقعه».

آنچه از نمونه‌های ذکر شده و عبارات متقدمان و سخنان بسیاری از بزرگان متأخر مشهود است این است که اصطلاح «قضیه فی واقعه» کاربرد زیادی ندارد و تنها درباره احادیث مخالف قواعدی که فقیه در خصوص آن به بن‌بست رسیده و از حمل آن مأیوس شده است به کار گرفته می‌شود و نتیجه حمل حدیث بر این اصطلاح نیز حمل حدیث بر مورد سؤال راوی و امثال آن نیست، بلکه ثمره آن خروج حدیث از قابلیت استدلال و استناد است. مصادیق این اصطلاح نیز تنها احادیثی است که غرض معصوم از صدور آن احراز نشود.

نتیجه‌گیری

«قضیه فی واقعه»؛ یعنی قضاوت معصوم، قضاوتی جزئی و منحصر به فرد درباره واقعه‌ای خاص و منحصر به فرد است که با ملاحظه تمام زوایای واقعه، اعم از ظروف و ملاپسات و اقتضائات صادر شده است و تنها معصوم از اسرار آن آگاه است.

اصطلاح «قضیه فی واقعه» درباره مطلق فعل معصوم کاربرد دارد؛ اعم از قضاوت یا سایر افعال، بلکه قضاوت و فصل‌الخصومه بین مردم نیز به دلیل اینکه از مقوله فعل است، مجرای «قضیه فی واقعه» است.

تنها، احادیثی که در آن فعل معصوم توسط راوی حکایت شده است می‌تواند حمل بر «قضیه فی واقعه» شود. اما احادیثی که حکایت فعل در آن توسط معصوم بعدی صورت گرفته است را نمی‌توان حمل بر «قضیه فی واقعه» کرد؛ چه ابتدا به ساکن و چه در جواب سؤال راوی صادر شده باشد.

مواردی که فعل معصوم در جواب سؤال راوی صادر شده یا فعل در مقام استشهاد و استدلال صادر شده است نمی‌تواند مجرای «قضیه فی واقعه» باشد یا هدف امام از فعل یا حکایت فعل، تشریح و تبیین حکم شرعی برای اصحاب بوده است.

اشاره راوی به استمرار فعل توسط معصوم، از جمله قراینی است که دلالت دارد بر اینکه فعل یا حکایت

۱۵۷. حکیم، مستمسک، ۳۶۰/۲.

۱۵۸. یوسف: ۷۲.

فعل در مقام تشریح و تبیین حکم شرعی صادر شده است و لذا اصطلاح «قضیه فی واقعه» در خصوص آن کارایی نخواهد داشت.

مخالفت با قواعد و اصول شرعی و مجهول بودن وجه صدور فعل، از جمله مقومات «قضیه فی واقعه» است و حدیثی که حمل بر «قضیه فی واقعه» می شود از قابلیت استناد و استدلال ساقط می شود و فقیه حق ندارد در هیچ مسئله‌ای به آن استناد کند، حتی در جایی که عین واقعه قبلی تکرار شده است.

مقصود از «حکایة الحال» در قاعده (ترک استفعال)، واقعه‌ای است که راوی درباره آن از معصوم سؤال کرده است، ولی مقصود از «حکایات الأحوال» در اصطلاح (حکایات الأحوال اذا تطرق اليها الإحتمال کسأها ثوب الإجمال)، فعل معصوم است که توسط راوی یا معصوم دیگری نقل شده است.

مجرای اصطلاح «ترک استفعال» احادیثی است که اولاً، بیانگر قول معصوم باشد و ثانیاً، مسبوق به سؤال راوی باشد. ولی کاربرد حکایات الأحوال بیشتر در احادیثی است که اولاً، بیانگر افعال معصومان باشد و ثانیاً، مسبوق به سؤال راوی نباشد. نتیجه ترک استفعال، عمومیت حکم است، ولی نتیجه حکایات الأحوال، اجمال فعل و سقوط حدیث از قابلیت استدلال.

اصطلاح «حکایات الأحوال» در ماهیت و کاربرد و نتیجه، با اصطلاح «قضیه فی واقعه»، واحد است و تنها تفاوتی که بین این دو وجود دارد این است که اصطلاح «قضیه فی واقعه» بیشتر درباره قضاوت‌های معصومان به کار برده می شود و کمتر در خصوص سایر افعال استعمال می شود. ولی اصطلاح «حکایات الأحوال» نوعاً در خصوص سایر افعال معصومان به کار می رود و گاهی هم درباره قضاوت‌های معصومان استعمال شده است.

منابع

قرآن کریم

- آبی، حسن بن ابی طالب. کشف الرموز. قم: مؤسسه النشر الإسلامی. چاپ سوم، ۱۴۱۷ق.
- آشتیانی، محمد حسن بن جعفر. رساله فی القواعد الفقهیه. تهران: اطلاعات. چاپ اول، ۱۴۱۸ق.
- آشتیانی، محمد حسن بن جعفر. کتاب القضاء. قم: زهیر. چاپ اول، ۱۴۲۵ق.
- آل کاشف الغطاء، حسن بن جعفر. انوار الفقاهة: کتاب الحج. نجف: مؤسسه کاشف الغطاء. چاپ اول، ۱۴۲۲ق.
- آل عصفور، حسین بن محمد. الأنوار اللوامع فی شرح مفاتیح الشرائع. قم: مجمع البحوث العلمیه. چاپ اول، بی تا.
- آملی، محمد تقی. مصباح الهدی فی شرح العروة الوثقی. تهران: مؤلف. چاپ اول، ۱۳۸۰ق.
- ابن ادریس، محمد بن احمد. السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی. قم: مؤسسه النشر الإسلامی. چاپ دوم، ۱۴۱۰ق.

- ابن شهید ثانی، حسن بن زین الدین. معالم الدین و ملاذ المجتهدین. قم: مؤسسه امام صادق (ع). چاپ اول، ۱۴۲۴ق.
- ابن فهد حلّی، احمد بن محمد. المقتصر فی شرح المختصر. مشهد: مجمع البحوث الإسلامیة. چاپ اول، ۱۴۱۰ق.
- ابن فهد حلّی، احمد بن محمد. المهذب البارع فی شرح المختصر النافع. قم: مؤسسه النشر الإسلامی. چاپ اول، ۱۴۰۷ق.
- اراکي، محمد علی. کتاب البیع. قم: مؤسسه در راه حق. چاپ اول، ۱۴۱۵ق.
- اصفهانى، محمد تقى. تبصرة الفقهاء. قم: مجمع الذخائر الإسلامیة. چاپ اول، ۱۴۲۷ق.
- امامی خوانساری، محمد. تسدید القواعد. تهران: محمد قوانینی. چاپ اول، ۱۳۵۲ق.
- انصاری، مرتضی بن محمد امین. کتاب الخمس. قم: کنگره. چاپ اول، ۱۴۱۵ق.
- بحرانی، یوسف بن احمد. حدائق الناضرة فی احکام العترة الطاهرة. قم: مؤسسه النشر الإسلامی. چاپ اول، ۱۴۰۵ق.
- بهبهانی، محمود بن محمد. رساله فی الغناء. قم: مرصاد. چاپ اول، ۱۴۱۸ق.
- بهبهانی، محمد باقر بن محمد اکمل. حاشیة الوافی. قم: مؤسسه وحید بهبهانی. چاپ اول، ۱۴۲۶ق.
- حائری، مرتضی. شرح العروة الوثقی. قم: مؤسسه النشر الإسلامی. چاپ اول، ۱۴۲۶ق.
- حر عاملی، محمد بن حسن. وسائل الشیعة. قم: آل البيت. چاپ اول، ۱۴۰۹ق.
- حسینی عاملی، محمد جواد بن محمد. مفتاح الکرامة فی شرح قواعد العلامة. قم: مؤسسه النشر الإسلامی. چاپ اول، ۱۴۱۹ق.
- حکیم، محسن. مستمسک العروة الوثقی. قم: دار التفسیر. چاپ اول، ۱۴۱۶ق.
- حکیم، محسن. نهج الفقاهة. قم: ۲۲ بهمن. چاپ اول، بی تا.
- حلّی، محمد بن حسن. ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد. قم: اسماعیلیان. چاپ اول، ۱۳۸۷ق.
- خوانساری، احمد. جامع المدارک فی شرح المختصر النافع. قم: اسماعیلیان. چاپ دوم، ۱۴۰۵ق.
- خویی، ابوالقاسم. مصباح الفقاهة. بی تا. بی تا.
- رحیمی، حبیب الله؛ طرف، فاطمه. «تبیین اصطلاح فقهی قضیه فی واقعه از منظر قضایای منطقی»، مطالعات فقه اسلامی. س ۱۳۹۹، ش ۴۲، ۱۶۹ تا ۱۸۹. (doi: fvh.2021.7234.1151/10.22034).
- رشتی، حبیب الله. کتاب القضاء. قم: دار القرآن الکریم. چاپ اول، ۱۴۰۱ق.
- سبزواری، عبدالأعلى. تهذیب الأصول. قم: المنار. چاپ دوم، بی تا.
- شهید اول، محمد بن مکی. الدروس الشرعیة فی فقه الإمامیة. قم: مؤسسه النشر الإسلامی. چاپ دوم، ۱۴۱۷ق.
- شهید اول، محمد بن مکی. القواعد و الفوائد فی الفقه و الاصول و العربیة. قم: کتاب فروشی مفید. چاپ اول، بی تا.
- شهید اول، محمد بن مکی. ذکرى الشیعة. قم: آل البيت (ع). چاپ اول، ۱۴۱۹ق.
- شهید ثانی، زین الدین بن علی. الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة. قم: کتاب فروشی داورى. چاپ اول، ۱۴۱۰ق.

- شهید ثانی، زین الدین بن علی. تمهید القواعد الأصولية و العربية. قم: دفتر تبلیغات اسلامی. چاپ اول، ١٤١٦ق.
- شهید ثانی، زین الدین بن علی. حاشیه الإرشاد. قم: دفتر تبلیغات اسلامی. چاپ اول، ١٤١٤ق.
- شهید ثانی، زین الدین بن علی. حاشیه المختصر النافع. قم: دفتر تبلیغات اسلامی. چاپ اول، ١٤٢٢ق.
- شهید ثانی، زین الدین بن علی. رسائل. قم: دفتر تبلیغات اسلامی. چاپ اول، ١٤٢١ق.
- شهید ثانی، زین الدین بن علی. مسالك الأفهام. قم: مؤسسة المعارف الإسلامية. چاپ اول، ١٤١٣ق.
- شیرازی، محمدحسن. تقریرات فی اصول الفقه. قم: اللجنة العلمية للمؤتمر. چاپ اول، ١٤١٨ق.
- صاحب جواهر، محمدحسن بن باقر. جواهر الکلام. بیروت: دار احیاء التراث العربی. چاپ هفتم، ١٤٠٤ق.
- صدر، رضا. الإجتهد والتقليد. قم: دفتر تبلیغات اسلامی. چاپ اول، ١٤٢٠ق.
- صدر، محمدباقر. دروس فی علم الأصول. قم: مؤسسة النشر الإسلامی. چاپ هشتم، ١٤٣٠ق.
- صیمیری، مفلح بن حسن. غایة المرام. بیروت: دار الهادی. چاپ اول، ١٤٢٠ق.
- طباطبای حکیم، محمدسعید. التنقیح. بیروت: مؤسسة الحکمة الثقافة الإسلامیة. چاپ اول، ١٤٣١ق.
- طباطبای حکیم، محمدسعید. مصباح المنهاج: کتاب الطهارة. قم: المنار. چاپ اول، بی تا.
- طباطبای یزدی، محمدکاظم. العروة الوثقی. بیروت: اعلمی. چاپ دوم، ١٤٠٩ق.
- طباطبای یزدی، محمدکاظم. حاشیه مکاسب. قم: اسماعیلیان. چاپ دوم، ١٤٢١ق.
- طباطبای، علی بن محمد. ریاض المسائل. قم: آل البيت (ع). چاپ اول، ١٤١٨ق.
- طباطبای، علی بن محمد. الشرح الصغیر فی شرح مختصر النافع. قم: کتابخانه آیت الله مرعشی. چاپ اول، ١٤٠٩ق.
- طباطبای، محمدبن علی. المناهل. قم: آل البيت (ع). چاپ اول، بی تا.
- طباطبای، محمدبن علی. مفاتیح الأصول. قم: آل البيت (ع). چاپ اول، ١٢٩٦ق.
- طبرسی، فضل بن حسن. المؤلف من المختلف. مشهد: مجمع البحوث الإسلامیة. چاپ اول، ١٤١٠ق.
- طوسی، محمدبن حسن. الإستبصار. تهران: دار الکتب الإسلامیة. چاپ اول، ١٣٩٠ق.
- طوسی، محمدبن حسن. الخلاف. قم: مؤسسة النشر الإسلامی. چاپ اول، ١٤٠٧ق.
- طوسی، محمدبن حسن. المبسوط فی فقه الإمامیة. تهران: المكتبة المرتضویة. چاپ سوم، ١٣٨٧ق.
- طوسی، محمدبن حسن. النهاية. بیروت: دار الکتب العربی. چاپ دوم، ١٤٠٠ق.
- طوسی، محمدبن حسن. تهذیب الأحکام. تهران: دار الکتب الإسلامیة. چاپ چهارم، ١٤٠٧ق.
- عاملی، محمدبن حسن بن زین الدین. استقصاء الإعتبار فی شرح الإستبصار. قم: آل البيت (ع). چاپ اول، ١٤١٩ق.
- علامه حلی، حسن بن یوسف. تذکرة الفقهاء. قم: آل البيت (ع). چاپ اول، ١٤١٤ق.
- علامه حلی، حسن بن یوسف. منتهی المطلب فی تحقیق المذهب. مشهد: مجمع البحوث الإسلامیة. چاپ اول، ١٤١٢ق.

- علامه حلی، جعفر بن حسن. تحریر الأحكام الشرعية. قم: مؤسسة امام صادق (ع). چاپ اول، ۱۴۲۰ق.
- فاضل لنکرانی، محمد. تفصیل الشریعه فی شرح تحریر الوسیلة: القضاء و الشهادات. قم: مؤلف. چاپ اول، ۱۴۲۸ق.
- فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله. التنقیح الرائع فی شرح مختصر النافع. قم: کتابخانه آیت الله مرعشی. چاپ اول، ۱۴۰۴ق.
- فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله. نضد القواعد الفقهية. قم: کتابخانه آیت الله مرعشی. چاپ اول، ۱۴۰۳ق.
- فراهیدی، خلیل. کتاب العین. قم: هجرت. چاپ دوم، ۱۴۱۰ق.
- فیاض، محمد اسحاق. تعالیق مبسوطه علی العروة. قم: محلاتی. چاپ اول، بی تا.
- فیض کاشانی، ملا محسن. نقد الأصول الفقهية. مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد. چاپ اول، ۱۳۸۰ق.
- قزوینی، ابراهیم بن محمد باقر. ضوابط الأصول. قم: مؤلف. چاپ اول، ۱۳۷۱ق.
- قزوینی، ابراهیم بن محمد باقر. نتائج الأفكار. بمبئی: مؤلف. چاپ اول، ۱۲۵۸ق.
- قزوینی، ابراهیم بن محمد باقر. ینابیع الأحكام. قم: مؤسسة النشر الإسلامی. چاپ اول، ۱۴۲۴ق.
- قمی، ابوالقاسم. رسائل. قم: دفتر تبلیغات اسلامی خراسان. چاپ اول، ۱۴۲۷ق.
- قمی، ابوالقاسم. قوانین الأصول. تهران: مکتبه العلمیة الإسلامیة. چاپ دوم، ۱۳۷۸ق.
- کرباسی، محمد ابراهیم بن محمد حسن. اشارات الأصول. بی جا: مؤلف. چاپ اول، بی تا.
- کلینی، محمد بن یعقوب. الکافی. تهران: دار الکتب الإسلامیة. چاپ چهارم، ۱۴۰۷ق.
- کاشف الغطاء، علی بن محمد رضا. النور الساطع فی الفقه النافع. نجف: الآداب. چاپ اول، ۱۳۸۱ق.
- گرجی، علی. قضیه فی واقعه. قم: مجله دفتر تبلیغات اسلامی. س ۱۳۸۰، ش ۲۷-۲۸، ۱۸۸ تا ۲۴۰.
- گلپایگانی، محمد رضا. الدر المنضود فی احکام الحدود. قم: دار القرآن الکریم. چاپ اول، ۱۴۱۲ق.
- لاری، عبدالحسین. التعليقة علی ریاض المسائل. قم: مؤسسة المعارف الإسلامیة. چاپ اول، ۱۴۱۸ق.
- مامقانی، عبدالله. نهاية المقال. قم: مجمع الذخائر الإسلامیة. چاپ اول، ۱۳۵۰ق.
- مامقانی، عبدالله. حاشیة علی رسالة فی التقیة. قم: مجمع الذخائر الإسلامیة. چاپ اول، ۱۳۵۰ق.
- محقق حلی، جعفر بن حسن. المختصر النافع فی فقه الامامیة. قم: مؤسسة المطبوعات الدینیة. چاپ ششم، ۱۴۱۸ق.
- محقق حلی، جعفر بن حسن. شرایع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام. قم: اسماعیلیان. چاپ دوم، ۱۴۰۸ق.
- محقق حلی، جعفر بن حسن. نکت النهایة. قم: مؤسسة النشر الإسلامی. چاپ اول، ۱۴۱۲ق.
- محقق حلی، جعفر بن حسن. الرسائل التسع. قم: کتابخانه آیت الله مرعشی. چاپ اول، ۱۴۱۳ق.
- محقق داماد، محمد. کتاب الصلاة. قم: مؤسسة النشر الإسلامی. چاپ اول، ۱۴۱۶ق.
- مرتضی زبیدی، محمد بن محمد. تاج العروس. بیروت: دار الفکر. چاپ اول، ۱۴۱۴ق.

- مرعشی، شهاب‌الدین. القصاص علی ضوء القرآن و السنة. قم: کتابخانه مرعشی. چاپ اول، ۱۴۱۵ق.
مظفر، محمدرضا. اصول الفقه. قم: دار التفسیر. چاپ پنجم، ۱۳۸۱.
معرفت، محمدهادی. تعلیق و تحقیق عن امهات مسائل القضاء. قم: چاپخانه مهر. چاپ اول، بی تا.
مقدس اردبیلی، احمد بن محمد. الرسالة الأولى فی الخراج. قم: مؤسسة النشر الإسلامی. چاپ اول، ۱۴۱۳ق.
مقدس اردبیلی، احمد بن محمد. مجمع الفائدة و البرهان. قم: مؤسسة النشر الإسلامی. چاپ اول، ۱۴۰۳ق.
نائینی، محمدحسین. کتاب الصلاة. قم: مؤسسة النشر الإسلامی. چاپ اول، ۱۴۱۱ق.
نجف‌آبادی، حسین. دراسات فی مکاسب المحرمة. قم: تفکر. چاپ اول، ۱۴۱۵ق.
نراقی، احمد بن محمد مهدی. عوائد الأيام. قم: دفتر تبلیغات اسلامی. چاپ اول، ۱۳۷۵.
نراقی، احمد بن محمد مهدی. مستند الشيعة. قم: آل البيت. چاپ اول، ۱۴۱۵ق.
نراقی، مهدی بن ابی ذر. انیس المجتهدین فی علم الأصول. قم: بوستان کتاب. چاپ اول، ۱۳۸۸ق.
نوری، حسین. مستدرک الوسائل. بیروت: آل البيت (ع). چاپ اول، ۱۴۰۸ق.
همدانی، رضا. مصباح الفقیه. قم: مؤسسة الجغرفیة لإحياء التراث. چاپ اول، ۱۴۱۶ق.

Transliterated Bibliography

- Abi, Hasan ibn Abi Ṭālib. *Kashf al-Rumūz*. Qum: Mū'assisa al-Nashr al-Islāmi. Chāp-i Sivum, 1996/1417.
- Āl Kashif al-Ghiṭā', Hasan ibn Ja'far. *Anwār al-Faqāhah: Kitāb al-Hajj*. Najaf: Mū'assisa Kāshif al-Ghiṭā'. Chāp-i Awwal, 2001/1422.
- Āl 'Uṣfūr, Ḥusayn ibn Muḥammad. *al-Anwār al-Lawāmi' fi Sharḥ Maḥāṭiḥ Sharā'i'*. Qum: Majma' Buḥūth al-Ilmiyya. Chāp-i Awwal, s.d.
- 'Allāmah Ḥillī, Ḥasan ibn Yūsuf. *Muntahā al-Maṭlab fi Tahqīq al-Madhhab*. Mashhad: Majma' Buḥūth al-Islāmiyya. Chāp-i Awwal, 1992/1412.
- 'Allāmah Ḥillī, Ḥasan ibn Yūsuf. *Tadhkara al-Fuqahā'*. Qum: Āl al-Bayt(AS). Chāp-i Awwal, 1994/1414.
- 'Allāmah Ḥillī, Ja'far ibn Ḥasan. *Tahrīr al-Aḥkām al-Shar'iyyah*. Qum: Mū'assisah-yi Imām Ṣādiq(AS). Chāp-i Awwal, 1999/1420.
- 'Āmulī, Muḥammad ibn Ḥasan ibn Zayn al-Dīn. *Istiqṣā' al-I'tibār fi Sharḥ al-Istibṣār*. Qum: Āl al-Bayt(AS). Chāp-i Awwal, 1998/1419.
- 'Āmulī, Muḥammad Taqī. *Miṣbāḥ al-Hudā fi Sharḥ-i al-'Urwa al-Wuthqā'*. Tehran: Mu'allif. Chāp-i Awwal, 1961/1380.
- Anṣārī, Murtaḍā ibn Muḥammad Amīn. *Kitāb al-Khums*. Qum: Kungirah. Chāp-i Awwal, 1995/1415.

- Arāki, Muḥammad 'Alī. *Kitāb-i al-Bay'*. Qum: Mū'assisah-yi dar Rāh Ḥaqq, Chāp-i Awwal. 1995/1415.
- Āshtiyāni, Muḥammad Hasan ibn Ja'far. *Kitāb al-Qaḍā'*. Qum: Zuhayr. Chāp-i Awwal, 2004/1425.
- Āshtiyāni, Muḥammad Hasan ibn Ja'far. *Risālah fi al-Qawā'id al-Fiqhiyah*. Tehran: Itilā'āt. Chāp-i Awwal, 1997/1418.
- Bahbahāni, Maḥmūd ibn Muḥammad. *Risālah fi Ghinā'*. Qum: Mirsād. Chāp-i Awwal, 1997/1418.
- Bahbahāni, Muḥammad Bāqir ibn Muḥammad Akmal. *Hāshiyah al-Wāfi*. Qum: Mū'assisa Waḥid Bahbahāni. Chāp-i Awwal, 2005/1426.
- Bahrāni, Yūsuf ibn Aḥmad. *Ḥadā'iq al-Nādirah fi Ahkām al-'Itra Ṭāhira*. Qum: Mū'assisa al-Nashr al-Islāmi. Chāp-i Awwal, 1985/1405.
- Faḍil Miqdād, Miqdād ibn 'Abd Allāh. *al-Tanqīh al-Rā'i fi Sharḥ Mukhtaṣar al-Nāfi'*. Qum: Kitābkhānah-yi Āyat Allāh Mar'ashī. Chāp-i Awwal, 1984/1404.
- Faḍil Miqdād, Miqdād ibn 'Abd Allāh. *Naḍd al-Qawā'id al-Fiqhiyah*. Qum: Kitābkhānah-yi Āyat Allāh Mar'ashī. Chāp-i Awwal, 1983/1403.
- Farāhidī, Khalīl. al-'Ayn. Qum: Hijrat. Chāp-i Duwūm, 1990/1410.
- Fayyād, Muḥammad Ishāq. *Ta'aliq Mabsūṭah 'alā al-'Urwa*. Qum: Maḥalāti. Chāp-i Awwal, S.d
- Fāzil Lankarāni, Muḥammad. *Tafṣil al-Sharī'a fi Sharḥ Ṭahrir al-Wasīla: al-Qaḍā' wa al-Shahādāt*. Qum: Mu'allif. Chāp-i Awwal, 2007/1428.
- Fiyḍ Kāshāni, Muḥsin. *Naqd al-Uṣūl al-Fiqhiyah*. Mashhad: Ferdowsi University of Mashhad. Chāp-i Awwal, 2002/1380.
- Gulpāyghāni, Muḥammad Riḍā. *al-Durr al-Manḍūd fi Ahkām al-Hudūd*. Qum: Dār al-Qurān al-Karīm. Chāp-i Awwal, 1992/1412.
- Gurji, 'Alī. *Qaḍiya fi Wāqa'a*. Qum: Majalīh-yi Daftar-i Tablighāt-i Islāmi. no. 27-28, 2002/1380, 188-240.
- Ḥā'iri, Murtaḍā. *Sharḥ-i al-'Urwa al-Wuthqā*. Qum: Mū'assisa al-Nashr al-Islāmi. Chāp-i Awwal. 2005/1426.
- Ḥakīm, Muḥsin. *Mustamsak al-'Urwa al-Wuthqā*. Qum: Dār al-Tafsīr. Chāp-i Awwal, 1995/1416.
- Ḥakīm, Muḥsin. *Nahj al-Faqāha*. Qum: 22 Bahman, Chāp-i Awwal, s.d.
- Hamadāni, Rizā. *Miṣbāḥ al-Faqīh*. Qum: Mū'assisa Ja'fariya li-Ihyā' al-Turāth. Chāp-i Awwal, 1996/1416.
- Ḥillī, Muḥammad ibn Ḥasan. *Īḍāḥ Fawā'id fi Sharḥ Mushkilāt al-Qawā'id*. Qum: Ismā'iliyān. 1967/1387.
- Ḥurr 'Āmilī, Muḥammad ibn Ḥasan. *Wasā'il al-Shi'a*. Qum: Āl al-Bayt. Chāp-i Awwal. 1989/1409.
- Ḥusaynī 'Āmulī, Muḥammad Jawād ibn Muḥammad. *Miftāḥ al-Karāmah fi Sharḥ Qawā'id 'Allāma*. Qum: Mū'assisa al-

Nashr al-Islāmī. Chāp-i Duvum, 1998/1419.

Ibn Fahd Ḥillī, Aḥmad ibn Muḥammad. *al-Muḥadhdhab al-Bārī' fī Sharḥ al-Mukhtaṣar al-Nāfi'*. Qum: Mū'assisa al-Nashr al-Islāmī. Chāp-i Awwal, 1987/1407.

Ibn Fahd Ḥillī, Aḥmad ibn Muḥammad. *al-Muqtaṣar fī Sharḥ al-Mukhtaṣar*. Mashhad: Majma' Buḥūth al-Islāmiyya. Chāp-i Awwal, 1990/1410.

Ibn Idrīs, Muḥammad ibn Aḥmad. *al-Sarā'ir al-Ḥāwī li-Tahrīr al-Fatāwī*. Qum: Mū'assisa al-Nashr al-Islāmī. Chāp-i Duwwum, 1990/1410.

Ibn Shahīd Thānī, Ḥasan ibn Zayn al-Dīn. *Ma'ālim al-Dīn wa Malādh al-Mujtahidīn*. Qum: Mū'assisah-yi Imām Ṣādiq(AS). Chāp-i Awwal, 2004/1424.

Imāmī Khuwānsārī, Muḥammad. *Tasdiq al-Qawā'id*. Tehran: Muḥammad Qawānīnī. Chāp-i Awwal, 1973/1352.

Isfahānī, Muḥammad Taqī. *Tabṣira al-Fuqahā'*. Qum: Majm' al-Dhakhā'ir al-Islāmiyya. Chāp-i Awwal, 2006/1427.

Karbāsī, Muḥammad Ibrāhīm ibn Muḥammad Ḥasan. *Ashārāt al-Uṣūl*. s.l. Mu'allif. Chāp-i Awwal, s.d.

Kāshif al-Ghiṭā', 'Alī ibn Muḥammad Riḍā. *al-Nūr al-Sā'ī' fī al-Fiqh al-Nāfi'*. Najaf: al-Ādāb. Chāp-i Awwal, 1962/1381.

Khū'ī, Abū al-Qāsim. *Miṣbāḥ al-Faqāhah*. s.l. s.n. s.d.

Khuwānsārī, Aḥmad. *Jāmi' al-Madārik fī Sharḥ al-Mukhtaṣar al-Nāfi'*. Qum: Ismā'iliyān. Chāp-i Duwwum, 1985/1405.

Kulīnī, Muḥammad ibn Ya'qūb. *al-Kāfi*. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmiyya. Chāp-i Chāhārum. 1987/1407.

Lārī, 'Abd Ḥusayn. *al-Ta'liqa 'alā Riyāḍ al-Masā'il*. Qum: Mū'assisa al-Ma'arif al-Islāmiyya. Chāp-i Awwal, 1997/1418.

Māmaqānī, 'Abd Allāh. *Hāsiyah 'alā Risālah fī al-Taḥiqā*. Qum: Majm' al-Dhakhā'ir al-Islāmiyya. Chāp-i Awwal, 1931/1350.

Māmaqānī, 'Abd Allāh. *Nihāya al-Maqāl*. Qum: Majm' al-Dhakhā'ir al-Islāmiyya. Chāp-i Awwal, 1931/1350.

Mar'ashī, Shahāb al-Dīn. *al-Qaṣṣ 'alā Daw' al-Qurān wa al-Sunna*. Qum: Kitābkhānah-yi Āyat Allāh Mar'ashī. Chāp-i Awwal, 1995/1415.

Ma'rifat, Muḥammad Hādī. *Ta'liq wa Taḥqiq 'an Umahāt Masā'il al-Qaḍā'*. Qum: Chāpkhānah-yi Mihr. Chāp-i Awwal, s.d.

Muḥaqqiq Dāmād, Muḥammad. *Kitāb al-Ṣalāt*. Qum: Mū'assisa al-Nashr al-Islāmī. Chāp-i Awwal, 1996/1416.

Muḥaqqiq Ḥillī, Ja'far ibn Ḥasan. *Al-Rasā'il al-Tis'*. Qum: Kitābkhānah-yi Āyat Allāh Mar'ashī. Chāp-i Awwal, 1993/1413.

Muḥaqqiq Ḥillī, Ja'far ibn Ḥasan. *Nukat al-Nihāya*. Qum: Mū'assisa al-Nashr al-Islāmī. Chāp-i Awwal, 1992/1412.

Muḥaqqiq Hilli. Ja'far ibn Ḥasan. *Mukhtaṣar al-Nāfi' fi Fiqh al-Imāmiya*. Qum: Mū'assisa al-Maṭbū'at al-Dīniya. Chāp-i Shishum, 1997/1418.

Muḥaqqiq Hilli. Ja'far ibn Ḥasan. *Sharāy' al-Islām fi Masā'il al-Ḥalāl wa al-Ḥarām*. Qum: Ismā'iliyān. Chāp-i Duwwum, 1988/1408.

Muqaddas Ardabilī, Aḥmad ibn Muḥammad. *al-Risāla al-Ulā fi al-Kharāj*. Qum: Mū'assisa al-Nashr al-Islāmī. Chāp-i Awwal, 1993/1413.

Muqaddas Ardabilī, Aḥmad ibn Muḥammad. *Majma' al-Fā'ida wa al-Burhān*. Qum: Mū'assisa al-Nashr al-Islāmī. Chāp-i Awwal, 1983/1403.

Murtaḍā Zabīdī, Muḥammad ibn Muḥammad. *Tāj al-'Arūs*. Beirut: Dār al-Fikr. Chāp-i Awwal, 1993/1414.

Muẓaffar, Muḥammad Riḍā. *Uṣūl al-Fiqh*. Qum: Dār al-Tafsīr. Chāp-i Panjum, 1962/1381.

Nā'ini, Muḥammad Ḥusayn. *Kitāb al-Ṣalāt*. Qum: Mū'assisa al-Nashr al-Islāmī. Chāp-i Awwal, 1991/1411.

Najafābādī, Ḥusayn. *Dirāsāt fi al-Makāsib al-Muḥarramah*. Qum: Tafakur. Chāp-i Awwal, 1995/1415.

Narāqī, Aḥmad ibn Muḥammad Mahdī. *'Awā'id al-Ayām*. Qum: Daftar-i Tablighāt-i Islāmī. Chāp-i Awwal, 1997/1375.

Narāqī, Aḥmad ibn Muḥammad Mahdī. *Mustanad al-Shi'a*. Qum: Āl al-Bayt. Chāp-i Awwal, 1995/1415.

Narāqī, Mahdī ibn Abīzar. *Anīs al-Mujtahidin fi 'Ilm Uṣūl*. Qum: Büstān-i Kitāb. Chāp-i Awwal, 1969/1388.

Nūrī, Ḥusayn. *Mustadrak al-Wasā'il*. Beirut: Āl al-Bayt(AS). Chāp-i Awwal, 1988/1408.

Qazwīnī, Ibrāhīm ibn Muḥammad Bāqir. *Ḍawābiḥ al-Uṣūl*. Qum: Mu'allif. Chāp-i Awwal, 1952/1371.

Qazwīnī, Ibrāhīm ibn Muḥammad Bāqir. *Natā'ij al-Afkār*. Bamba: Mu'allif. Chāp-i Awwal, 1842/1258.

Qazwīnī, Ibrāhīm ibn Muḥammad Bāqir. *Yanābir al-Ahkām*. Qum: Mū'assisa al-Nashr al-Islāmī. Chāp-i Awwal, 2003/1424.

Qumī, Abū al-Qāsim. *Qawānīn al-Uṣūl*. Tehran: Maktaba al-'Ilmiyya al-Islāmiyya. Chāp-i Duwwum, 1959/1378.

Qumī, Abū al-Qāsim. *Rasā'il*. Qum: Daftar-i Tablighāt-i Islāmī Khurāsān. Chāp-i Awwal, 2006/1427.

Qurān-i Karīm

Rahīmī, Ḥabīb Allāh; Ṭaraf, Faṭimah. "Tabayin Iṣṭilāḥ Fiqhī Qaḍiya fi Waq'a az Manẓar Qaḍāyā-y Mantiqī", *Muṭālī'at Fiqh-i Islāmī*. no. 42, 2021/1399, 169-189.

Rashtī, Ḥabīb Allāh. *Kitāb al-Qaḍā'*. Qum: Dār Qurān al-Karīm. Chāp-i Awwal, 1981/1401.

Sabzawārī, 'Abd al-'Alā. *Tahdhīb al-Uṣūl*. Qum: al-Minār. Chāp-i Duwwum, s.d.

- Şadr, Muḥammad Bāqir. *Durūs fi 'Ilm al-Uşūl*. Qum: Mū'assisa al-Naşhr al-Islāmī, Chāp-i Hashtum, 2009/1430.
- Şadr, Rizā. *al-Ijtihād wa al-Taqlīd*. Qum: Daftar-i Tabliġhāt-i Islāmī. Chāp-i Awwal, 1999/1420.
- Şāhib Jawāhir. Muḥammad Ḥasan ibn Bāqir. *Jawāhir al-Kalām*. Beirut: Dār Ihya' al-Tūrāth al-'Arabī, Chāp-i Haftum, 1984/1404.
- Şaymarī, Muflīh ibn Ḥasan. *Ghāyat al-Marām*. Beirut: Dār al-Hādī. Chāp-i Awwal, 1999/1420.
- Shahīd Awwal, Muḥammad ibn Makkī. *al-Durūs al-Shar'iyah fi Fiqh al-Imāmiyah*. Qum: Mū'assisa al-Naşhr al-Islāmī. Chāp-i Duwwum, 1996/1417.
- Shahīd Awwal, Muḥammad ibn Makkī. *al-Qawā'id wa al-Fawā'id fi al-Fiqh wa al-Uşūl wa al-'Arabiyya*. Qum: Kitābfurūshī Mufid. Chāp-i Awwal, s.d.
- Shahīd Awwal, Muḥammad ibn Makkī. *Dhikrā al-Shī'a*. Qum: Āl al-Bayt(AS). Chāp-i Awwal, 1998/1419.
- Shahīd Thānī, Zayn al-Dīn ibn 'Alī. *al-Rawḍa al-Bahiya fi Sharḥ al-Lum'ah al-Dimashqiyah*. Qum: Kitābfurūshī Dāwarī. Chāp-i Awwal, 1990/1410.
- Shahīd Thānī, Zayn al-Dīn ibn 'Alī. *Masālik al-Athām*. Qum: Mū'assisa al-Ma'ārif al-Islāmiyya. Chāp-i Awwal, 1993/1413.
- Shahīd Thānī, Zayn al-Dīn ibn 'Alī. *Rasā'il*. Qum: Daftar-i Tabliġhāt-i Islāmī. Chāp-i Awwal, 2001/1421.
- Shahīd Thānī, Zayn al-Dīn ibn 'Alī. *Hāshiyah al-Irshād*. Qum: Daftar-i Tabliġhāt-i Islāmī. Chāp-i Awwal, 1994/1414.
- Shahīd Thānī, Zayn al-Dīn ibn 'Alī. *Hāshiyah al-Mukhtaşar al-Nāfi'*. Daftar-i Tabliġhāt-i Islāmī. Chāp-i Awwal, 2001/1422.
- Shahīd Thānī, Zayn al-Dīn ibn 'Alī. *Tamhīd al-Qawā'id al-Uşūliyya wa al-'Arabiyya*. Qum: Daftar-i Tabliġhāt-i Islāmī. Chāp-i Awwal, 1995/1416.
- Shīrāzī, Muḥammad Ḥasan. *Taqrīrāt fi Uşūl al-Fiqh*. Qum: al-Lajna al-'Ilmiyya li-l-Mū' tamar. Chāp-i Awwal, 1997/1418.
- Ṭabarsī. Faḍl ibn Ḥasan. *al-Mū'talaf min al-Mukhtalaf*. Mashhad: Majma' Buhūth al-Islāmiyya. Chāp-i Awwal, 1990/1410.
- Ṭabātabāyī Ḥakīm, Muḥammad Sa'īd. *al-Tanqīh*. Beirut: Mū'assisa al-Ḥikmat al-Thaqāfa al-Islāmiyya. Chāp-i Awwal, 2010/1431.
- Ṭabātabāyī Ḥakīm, Muḥammad Sa'īd. *Miṣbāḥ al-Minhāj: Kitāb al-Ṭahāra*. Qum: al-Minār. Chāp-i Awwal, s.d.
- Ṭabātabāyī Yazdī, Muḥammad Kāzim. *al-Urwa al-Wuthqā*. Beirut: A'lamī. Chāp-i Duwwum, 1989/1409.

زنده دل؛ اصطلاح‌شناسی «قضیه فی واقعه» و شبهه‌زدایی از آن/ ۸۹

Ṭabāṭabāyī Yazdī, Muḥammad Kāzīm. *Hāshiyā al-Makāsib*. Qum: Ismā‘īlyān. Chāp-i Duwwum, 2000/1421.

Ṭabāṭabāyī, ‘Alī ibn Muḥammad. *al-Sharḥ al-Ṣaghīr fī Sharḥ Mukhtaṣar al-Nāfi‘*. Qum: Kitābkānah-yi Āyat Allāh Mar‘ashī. Chāp-i Awwal, 1989/1409.

Ṭabāṭabāyī, ‘Alī ibn Muḥammad. *Riyāḍ al-Msā’il*. Qum: Āl al-Bayt(AS). Chāp-i Awwal, 1997/1418.

Ṭabāṭabāyī, Muḥammad ibn ‘Alī. *al-Manāhil*. Qum: Āl al-Bayt(AS). Chāp-i Awwal, s.d.

Ṭabāṭabāyī, Muḥammad ibn ‘Alī. *Mafātiḥ al-Uṣūl*. Qum: Āl al-Bayt(AS). Chāp-i Awwal, 1878/1296.

Ṭūsī, Muḥammad ibn Ḥasan. *al-Istibṣār*. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmīyya. Chāp-i Awwal, 1970/1390.

Ṭūsī, Muḥammad ibn Ḥasan. *al-Khiḫāf*. Qum: Mū‘assisa al-Nashr al-Islāmī, Chāp-i Awwal, 1987/1407.

Ṭūsī, Muḥammad ibn Ḥasan. *al-Mabsūt fī Fiqh al-Imāmīyah*. Tehran: al-Maktaba Murtaẓawīya. Chāp-i Sivum, 1968/1387.

Ṭūsī, Muḥammad ibn Ḥasan. *al-Nihāya*. Beirut: Dār al-Kitāb al-‘Arabī. Chāp-i Duvum, 1980/1400.

Ṭūsī, Muḥammad ibn Ḥasan. *Tahdhīb al-Aḥkām*. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmīyya. Chāp-i Chāhārum, 1987/1407.

